مجله حوزه، شماره 153-154

**نقش عالمان شيعه در خرافه‏زدايى در تاريخ معاصر**

**سيدحسين همايون مصباح**  
چكيده: خرافات دينى، نه تنها دين را از كارآيى، تعالى آفرينى باز مى‏دارند كه جامعه دينى را دچار آسيبهاى فراوان مى‏كنند و سد راه تكامل و شكوفايى آن مى‏شوند. در اين مقال، مفهوم و معناى خرافه و قلمرو آن، نقش ويران‏گر خرافه‏ها، در دين و جامعه دينى و پيامدهاى آنها: خلوص‏زدايى، غلو، اباحى‏گرى، تحريف دين، گسترش سحر و جادو، به بوته بررسى نهاده مى‏شود و نقش‏آفرينى علما در رويارويى با خرافه‏ها و اين پيامدها ناكارآمد سازدين، به روشنى بيان مى‏شود و آن‏گاه از ابزار و شيوه‏هاى عالمان آگاه در مبارزه با خرافه‏هاى دينى سخن به ميان مى‏آيد، از جمله: شناسايى انگيزه‏ها، زمينه‏هاى رويش خرافه، بازانديشى و نوفهمى بر پايه اعتماد و اعتبار به خرد آدمى و... .**واژگان كليدی:** خرافه، خرافه‏گرايى، پيامدهاى خرافه، مبارزه با خرافه، غلو، تحريف، دين، سحر.   
 آدمى، از ديرباز، هماره در پى اين بوده كه عيبها، كمبودها و آسيبهاى حيات اجتماعى و فردى خويش را به گونه‏اى بزدايد. براى دستيابى به اين مهم، به توليد، گزينش و كاربرد روشهاى گوناگون دست يازيده است. اين پويش و كوشش همچنان ادامه دارد.  
 زندگى آدمى، از راهها و عوامل بس گوناگون به بيماريها و آفات مبتلا شده و آسيب‏پذير مى‏گردد، كه چه بسيار درمان پاره‏اى از آنها پرهزينه، دشوار و گاهى نيز ناممكن مى‏گردد. پاره‏اى از اين عوامل بيمارى‏زا تنها به سيستم نورولوژيك، فيزيولوژيك و آناتوميك انسان آسيب نمى‏رساند، بلكه روان و روح آدمى را مورد حمله‏هاى كشنده و ويران‏گر قرار مى‏دهد. كه برآيندهاى منفى اخلاقى، اجتماعى، سياسى و اقتصادى آن خطرآفرين و سنگين و راه درمانش بسى طولانى، پرمانع و نفس‏گير است. از اين رو، در تفكر و فرهنگ اسلامى، سلامت جسم و روح با هم خواسته شده است، چنانكه على(ع) در فرازى از سخنان و درخواستهايش از خداوند مى‏خواهد:  
 »ونسأله المعافاة فى الاديان كما نسأله المعافاة فى الابدان. «1  
 گفته شد كه شخصيت و حيات آدمى (اجتماعى و فردى، مادى و معنوى) با روشها، ابزار و عوامل و از منابع گوناگون آسيب‏پذير مى‏گردد كه از شمار مهم‏ترين آن عوامل و منابع، همانا دين است؛ چرا و چگونه؟ زيرا دين و بويژه اسلام، نقش و سهم تعيين‏كننده و پردامنه‏اى در زندگى انسانها داشته و دارد. و شايد گزاف نباشد كه گفته شود كم‏تر عاملى به اين عامل در شؤونات زندگى ما انسانها اثرگذار بوده باشد. به جهت اين‏كه دين اسلام، كم و بيش تمامى لايه‏هاى زندگى را در پرتو خود دارد. به طور طبيعى، توانايى و سلامت آن به قدرت‏مندى، صحت و سلامت جامعه و فرد انسانى مى‏انجامد و بيمارى و ناتوانى آن، به بيمارى و ضعف آنها مى‏انجامد. از سوى ديگر اين عامل مهم، چون ديگر واقعيتها و عوامل، گرفتار كژيها و كاستيهاى گوناگون مى‏گردد كه يكى از خطرسازترين آنها همانا بيمارى خطرناك خرافات است.  
 خرافات دينى، نه تنها نفس دين را نابود مى‏سازد و آن را از كارويژه‏هاى اصلى و سازنده‏اش باز مى‏دارد، بلكه بيش‏تر از همه جامعه انسانى و دينى را از تعالى، شكوفايى، تكامل و استقلال دور و بيگانه نگه مى‏دارد. و اين‏جاست كه كاركرد دين از »يهدى به كثيرا« به »يضل به كثيرا« دگر مى‏شود. بنابراين، مهم‏ترين رسالت، حفظ و پالايش دين از خرافات است، تا اين پيام و خواست:  
 »يَهدى بِهِ اللّهُ مَنِ اتَّبعَ رِضوانَهُ سُبُل السَّلامِ ويُخرجُهُم منَ الظُّلُماتِ الى النّور بإذنِهِ ويَهديهِم إلى صراطٍ مستقيم. «2  
 به حقيقت بپيوندد و نهادينه گردد و اين دو از وظايف سنگين عالمان دين است. دانشمندان و عالما روشن، هوشيار و دين‏مدار، در طول تاريخ، براى اين منظور زحمات فراوانى كشيده‏اند. در اين مقاله سيماى آنان به تصوير درمى آيد. و براى اين مهم، ساختار اين جُستار را محورهاى زير مى‏سازند:  
 خرافه دينى، معنى و مفهوم.  
 دامنه و قلمرو خرافات دينى.  
 پيامدها و خطرهاى خرافه‏هاى دينى.  
 ابزار و شيوه‏هاى خرافه‏زدايى دينى.  
   
**خرافه دينى** معنى و مفهوم: براى اين‏كه تعريف و تصوير روشن‏تر از خرافه دينى به دست آورده و ارائه نماييم، ناگزيريم تا مفهوم و معناى خرافه را نيك بدانيم. خرافه (Superstion) چون ديگر مفاهيم نزديك آن، مانند افسانه، اسطوره، جادو و سحر، توهم و... تصاوير گوناگونى برتابيده است.  
 خرافه در لغت به معناى زوال خرد و يا كلام و سخن دروغ و ناصوابى است كه به صورت نمكين و خنده‏دار درآمده است و اداء مى‏گردد. در تاج‏العروس از جوهرى چنين آمده است: »وهى حديث مستملح كذب«3  
 و نيز »الخرافه: سخن و داستان دروغ و خنده‏دار«4 در فرهنگ معاصر فارسى خرافه اين‏گونه معنى شده است:  
 »اسم عمل يا اعتقاد ناشى از نادانى، ترس از ناشناخته‏ها، ايمان به جادو و بخت، يا درك نادرست از علت و معلول‏ها. «5   
 و در اصطلاح نيز در معانى گوناگونى آمده است:   
 در فرهنگ فلسفى آمده است:   
 »اول اعتقاد به اين‏كه بعضى از افعال يا الفاظ يا اعداد يا مدركاتِ حسى، موجب سعادت يا شفات مى‏شود. دوم اطلاق اين لفظ به هر اعتقاد باطل يا ضعيف. سوم اطلاق آن به هر اصل يا روشى كه بدون حساب و ملاك معين در آن مبالغه شود. «6   
 شمارى ديگر اعتقاد به اين‏كه ذهن آفريننده و تدبيرگر عالم ماده است و يا بر جهان هستى تصادف و خيال فرمان مى‏راند را خرافه دانسته‏اند. 7   
 علامه طباطبايى سخن و اعتقاد بدون دليل و غيرمستند به علت را خرافه مى‏داند. ايشان، پاره‏اى اقوال و احتمالهايى را كه مفسرين در معناى »اليوم احل لكم الطيبات... « داده‏اند، خرافه‏گويى مى‏داند و مى‏نويسد:   
 »اين وجوه و وجوه ديگر مثل اينها، احتمالاتى است كه مفسرين داده‏اند كه يا خرافه‏گويى و بى‏دليل سخن گفتن است... «8   
 با اين اجمال از معناى خرافه، معناى خرافه دينى را بازمى شناسيم. البته معناى خرافه دينى در ضمن بازنمايى موارد و مصاديق عينى آن بهتر روشن و شناخته مى‏شود. لكن جهت تسهيل، باتوجه به تعريفهاى يادشده، مى‏توان خرافه دينى را اين‏گونه بازشناسى نمود:   
 خرافه دينى؛ رفتار، گفتار، اعتقاد، معارف و احكام، ايمان و تجربه دينى بدون دليل و علت، برهنه از حقيقت و واقعيت، معارض و منافى با خرد سليم بشرى، اثبات‏ناپذير و غيرمستند و متعارض با مبانى و اصول قوانين دينى و ناسازگار با مقاصد و گوهر دين.   
 گونه‏شناسى مبارزه و مقابله عالمان و انديشمندان دينى با خرافات دينى (كه پس از اين بازگو و تحليل مى‏گردد) اين تصوير و تعريف از خرافه دينى را تأييد مى‏كند. و نكته درخور توجه اين‏كه عالمان دينى (آنان كه چنين مسؤوليت خطير را انجام داده و مى‏دهند) بيش از آن‏كه به تعريف مفهومى خرافه دينى بپردازند، به مبارزه و مقابله علمى با صورت بيرونى آن پرداخته‏اند و در روانه مبارزه، تصوير عينى‏تر از آن عرضه داشته‏اند.   
   
**دامنه و قلمرو خرافه‏هاى دينى** از تعريف ياد شده مى‏توان دامنه و لايه‏هاى دين و صورتهاى ديندارى را كه گرفتار به آفت خرافات مى‏گردند، شناسايى نمود. البته شدت و ضعف در آنها كاملاً طبيعى و روشن است و علت‏اش نيز برمى‏گردد به تفاوت گنجايى هر لايه نسبت به پذيرش آسيب و آفت خرافات. قلمرو و دامنه خرافه و يا خرافات دينى را در گام اوليه، اين‏گونه مى‏توان توزيع نمود:   
 1. دين (روايات، سنت و سيره) در ساحتهاى:   
 - اعتقادى؛   
 - شعائر، مناسك و اعمال دينى؛   
 - احكام و قوانين دينى؛   
 - معارف دينى؛   
 - ايمان و تجربه دينى.   
 2. معرفت و فهم دينى دائره‏اى بس گسترده دارد و شامل فهم تمامى ساحتهاى نامبرده و افزون بر آن تمامى تجربه‏هاى تاريخى اسلام مى‏شود.   
 نمونه‏هاى فراوانى از خرافات در ساحتها ياد شده وجود دارد. در اين‏جا به يادكرد اندكى از آنها، كه عالمان راستين و روشن‏بين اسلام به آنها پاسخ گفته‏اند، مى‏پردازيم:   
 يكى از خرافات اعتقادى كه از سوى موسى جاراللّه تركستانى، نشر يافته است اين كه امت مقام عصمت و تمامى مقامات پيامبر(ص) را داراست:   
 »كل ما انعم اللّه به على نبيه من بعده من فضل ونعمة وكل ما نزل من عرش اللّه الى نبيه فكله بعده لامته والامة شريكه نبيها فى حياته ثم ورثته بعد مماته وكل فضل ونعمة ذكرها القرآن لنبيه فقد ذكرها لامته... الامة فى عقيدتى معصومة بعصمة نبيها... «. 9   
 خرافه ديگرى كه بر قلم او جارى شده مربوط به حوزه فقه و احكام است كه در رويارويى با مكتب تشيع و مكتب اهل‏بيت است: او ازدواج موقت را زنا دانسته و فهم نادرست خويش را از آيه، گواه آورده است. مدعى است كه به نظر فقهى شيعه نكاح، داد و ستد و خوردن و آشاميدن، در صورتى حلال است كه امام معصوم آنها را مباح و روا اعلام كند:   
 »فجعل المتعة زنا بل أقبح من الزنا فاستحق حد القاذف. فقال فى ص 134 المتعه بالحره سماها القرآن البغاء (ولا تكرهوا فتياتكم على البغاء)... ثم رتب عليه (كل ما لنا فهو حل موسع لشيعتنا) أن كل الاموال للامام فلايحل لاحد لانكاح ولاتجارة ولا طعام الا باباحه من الامام... «. 10   
 علامه سيدمحسن امين از اين خرافه‏ها پاسخ داده كه در ادامه خواهد آمد.   
 علامه محمدتقى جعفرى يكى از خرافه‏هايى را كه در حوزه معارف و فهم دينى اتفاق افتاده است، اين‏گونه بيان مى‏كند:   
 »بعضى از اهل كتاب گفته‏اند مقصود از شجره منهيه كه نمى‏بايست آدم از آن تناول كند، درخت خير و شر و يا درخت معرفت بوده است. اين گونه افسانه‏ها ساخته شده افكار بى‏خيال و بى‏اعتنا به خير و شر و معرفت مى‏باشد كه با نظر به فلسفه خلقت بنى آدم كه عبارت از معرفت بوده است: »ما خلقت الانس والجن الاّ ليعبدون« پوچ و خرافات است. اسلام با نظر به قرآن و سنت معتبر، آن درخت را گندم معرفى كرده است. «11   
 سيدعبدالحسين شرف‏الدين به پاره‏اى از خرافه‏هايى كه در احاديث راه يافته و چهره‏هاى علمى در كتابهاى معتبر دينى آنها را بازتابانيده‏اند، بازگو مى‏كند. مثل خرافه تبديل شدن بنى‏اسرائيل به موش، سخن گفتن گاو و گرگ به زبان عربى مبين، درگيرى موسى(ع) با ملك الموت و درآورده شدن چشم او به دست موسى، فرار سنگ با لباس موسى(ع) و... كه عقل، علم، واقعيات تجربى - تاريخى، هيچ‏كدام آنها را تأييد نكرده و نمى‏پذيرد و وقوع آنها در سنت تكوينى الهى محال است:   
 »الخامس اخرج الشيخان عن ابى هريره مرفوعاً قال: فقدت امة من بنى اسرائيل لايدرى مافعلت وانى لا أراها الا الفأر اذا وضع لها ألبان الابل لم تشرب واذا وضع لها ألبان الشاة شربت... وكفرار الحجر بثياب موسى وكضربه ملك الموت حتى فقأ عينه وككلام الذئب والبقره بلسان عربى مبين يفضحان عن عقل وعلم وحكمه والان يحدثنا بأن أمة من بنى اسرائيل مسخت فأرا... ولو أن هذه الخرافات لاتعود على الاسلام بوصمه لقلدنا الشيخين حبلهما... «. 12   
 از ديگر خرافات كه عالمان شيعه نيز آن را رد نموده و پاسخ داده‏اند، اين تهمت و باور نادرست است كه مجازات و آتش دوزخ بر شيعه حرام است، مگر اندكى از آنان و هركه محبت على(ع) در دل داشته باشد ولو هرقدر مرتكب سيئات و خطاء نيز گردد، نجات يافته است، و آن‏كه بغض على(ع) دارد، هر قدر نيكويى، عبادت و اطاعت نيز نمايد، هلاك گردد:   
 »قال احمد امين فى كتابه الشهير فجر الاسلام... يقول: الشيعه تقول: »ان النار محرمه على الشيعى الا قليلا«... وما أدرى (كاشف الغطاء) فى اى كتاب من كتب الشيعة وجد هذا... ان اللّه سبحانه خلق الجنة لمن اطاعه ولو كان عبداً حبشياً وخلق النار لمن عصاه ولو كان سيداً قريشياً ويرون عن ائمتهم(ع) من امثال ذلك مايفوت حد الاحصاء«. 13   
 خرافه‏هايى كه در احاديث اهل سنت آمده و از طريق آنها به مجامع روايى شيعه راه يافته بسيار است، از جمله در داستان حضرت يوسف(ع) نمونه‏هاى فراوانى از آنها ديده مى‏شد.   
 دانشمند محقق، مرحوم صالحى نجف آبادى از آنها پرده برداشته و پاسخ گفته است و در واقع همه را احاديث دروغين و جعلى مى‏داند كه به دلايل سياسى، اعتقادى و قوميت... وارد اسلام نموده‏اند. مانند محاكمه نمودن گرگ از سوى يعقوب نبى و سخن گفتن و استدلال آوردن گرگ بر بى‏گناهى خويش، زناى يوسف با زليخا، خروج شهوت و نيز نور نبوت از سرانگشتان يوسف، تمثال يعقوب و پديدار شدن مكرر دست در ميان يوسف و زليخا هنگامى كه قصد مقاربت داشت، تكبر و نخوت يوسف نسبت به پدرش، تكلم و آگاهى شاه مصر به بيش از هفتاد زبان دنيا و... كه همه را بازگو كرده و پاسخ داده است:   
 »در تفسير الدر المنثور جلد 4، ص 10 از امالى محمد بن ابراهيم جرجانى افسانه عجيبى از ربيعه نقل مى‏كند، مى‏گويد: وقتى كه به يعقوب گفته شد: يوسف را گرگ خورده است، گرگ را احضار كرد و به وى گفت نور چشم مرا خوردى؟ گرگ گفت من نخوردم. گفت پس از كجا مى‏آيى و به كجا مى‏روى؟ گفت از مصر آمده‏ام و به سرزمين گرگان مى‏روم.   
 گفت: در گرگان چه كار دارى؟   
 گفت: من از پيامبران پيش از تو شنيده‏ام كه هركس به ديدن خويشان و نزديكان برود خداوند بر هر قدمى هزار حسنه براى او مى‏نويسد و هزار گناه از او مى‏بخشد و هزار درجه براى او بالا مى‏برد.   
 پس يعقوب به فرزندان گفت: اين حديث را بنويسيد ولى گرگ حاضر نشد حديث را به فرزندان يعقوب نقل كند.   
 يعقوب گفت چرا حديث را براى آنان نقل نمى‏كنى؟   
 گفت چون آنان گنهكار هستند...   
 در تفسير الدر المنثور جلد 13 از 8 مأخذ از ابن عباس نقل مى‏كند: هنگامى كه بانو خود را آماده كرد يوسف خواست از او كام بگيرد و ميان دو پاى بانو نشست و شروع به باز كردن بند شلوار خود كرد، آن‏گاه از آسمان ندايى آمد كه اى فرزند يعقوب مثل پرنده‏اى نباش كه پرهاى او كنده مى‏شود و بى‏پر مى‏ماند. يوسف از اين ندا پند نگرفت. آن‏گاه جبرئيل را به شكل يعقوب ديد كه انگشت به دندان مى‏گزد. از اين منظره ترسيد، پس شهوت او از سرانگشتانش خارج گشت...   
 و بحار طبع جديد جلد 12 ص 225 اين داستان را كه يوسف هنگامى كه قصد گناه كرد تمثال يعقوب را ديد كه انگشت به دندان مى‏گزد، از على بن ابراهيم نقل كرده است.   
 تفسير عياشى طبع جديد جلد 2 ص 173 و 174 همين داستان را با كمى اختلاف نقل كرد و نسبت به امام جعفر صادق(ع) داده است... .   
 منبه نقل مى‏كند كه پادشاه مصر هفتاد زبان مى‏دانست و به هريك از آن زبانها با يوسف سخن مى‏گفت، يوسف با همان زبان جواب شاه را مى‏داد... .   
 در آن حديث مى‏گويد: هنگامى كه يعقوب به سوى مصر آمد يوسف به استقبال وى آمد، آن‏گاه كه يوسف پدر خويش را ديد خواست به احترام پدر پياده شود، ولى جلال رياست و فرمانروايى خود را كه ديد پياده نشد، پس آن‏گاه كه يعقوب سلام كرد جبرئيل بر وى نازل شد و گفت: خدا مى‏گويد: رياست تو مانع آن شد كه به احترام بنده شايسته من پياده شوى و دست خود را باز كن. يوسف دستش را باز كرد پس از ميان انگشتانش نورى خارج شد. يوسف از جبرئيل پرسيد: اين نور چيست؟ گفت: از صلب تو پيامبرى به وجود نخواهد آمد و اين مجازات توست كه به احترام يعقوب پياده نشدى. «14   
 در اين داستان طيفى از خرافه‏هاى اعتقادى، فقهى، شخصيتى، معرفت‏شناختى بازتاب يافته است.   
 علامه سيدمرتضى عسكرى نيز دامنه خرافات دينى را گسترده مى‏بيند كه شامل دين و معرفت و فهم دينى، هر دو مى‏گردد. ايشان در بخش سنت، سيره و تاريخ، كه آبستن خرافه‏هاى گوناگون بوده است، تمركز كرده است. يعنى احاديث و سيره‏هاى دروغين فراوانى در ساختار دين گنجانده شده است كه حاوى مسائل خرافى در ساحتها مختلف دين و ديندارى، رويدادها و اشخاص، حتى جايگاه و مقام انبياى الهى و خلفاست، به طورى كه در آنها مقام و شخصيت رسول اللّه از خليفه اول و دوم، از زيد و از ورقه بن نوفل نصرانى پايين‏تر قرار داده مى‏شود و نيز اين‏كه ايشان از لعب و لهو معصوم نبوده و ديگران را لعن و سب و فحش مى‏دهد در حالى كه استحقاق هيچ عقوبتى را ندارند. و در تاريخ اسلام رويدادها و اشخاص و مقاماتى دروغين را جعل مى‏نمايند كه هيچ واقعيتى ندارند و ده‏ها گونه از خرافات دينى ديگر، كه ايشان همه را مستند و مدلل و مشروح پاسخ مى‏دهد. 15   
 امام خمينى، از شخصيتهاى بزرگ قرن حاضر، با آن‏كه توجه به تمام ابعاد دين و ديندارى از جهت امكان گرفتار شدن به خرافات داشت؛ ليكن بيش‏تر نگاه‏ها را معطوف به خرافه‏هاى دينى در ساحتهاى اجتماعى، سياسى، حقوقى - فقهى، انسان‏شناسى و دين‏شناسى نمود و ظاهرگرايى و فهم نادرست از دين را عامل اساسى خرافات دينى برشمرد. ايشان در مورد فهم نادرست و خرافاتى از برخى احكام، شعائر و مقاصد دينى مى‏گويد:   
 »مسلم حج بى‏تحرك و قيام، حج بى‏براءت، حج بى‏وحدت و حجى كه از آن هدم كفر و شرك برنيايد، حج نيست. خلاصه همه مسلمانان بايد در تجديد حيات حج و قرآن كريم و بازگرداندن اين دو به صحنه‏هاى زندگى‏شان كوشش كنند و محققان متعهد اسلام با ارائه تفسيرهاى صحيح و واقعى از فلسفه حج، همه بافته‏ها و تافته‏هاى خرافاتى علماى دربارى را به دريا بريزند... ما همه ديديم قرآنى كه محمدرضا خان پهلوى طبع كرد و عده‏اى را اغفال كرد و بعضى آخوندهاى بى‏خبر از مقاصد اسلامى هم مداح او بودند و مى‏بينيم ملك فهد هر سال مقدار زيادى از ثروتهاى بى‏پايان مردم را صرف طبع قرآن كريم و تبليغات مذهب ضدقرآنى مى كند و وهابيت اين مذهب سراپا بى‏اساس و خرافاتى را ترويج مى‏كند و مردم و ملتها را به سوى ابرقدرتها سوق مى‏دهد و از اسلام عزيز و قرآن كريم براى هدم اسلام و قرآن بهره‏بردارى مى‏كند... «.16   
 شهيد مطهرى نيز كه عمرش را در راه درك و فهم و روشن‏گرى زواياى دين و اسلام‏شناسى هزينه نمود، آن‏گاه كه براى اصلاح و احياى انديشه و عمل دينى اقدام نظرى مى‏نمايد، متوجه خرافه‏هايى مى‏گردد كه آفت دين شده‏اند و مى‏نگرد كه هم فهم دينى و هم دين در ساحتهاى چندگانه پيش گفته گرفتار خرافات شده و مى‏شود و در گستره‏هاى نامبرده نمونه‏هاى فراوانى مى‏آورد و پاسخ مى‏دهد. در اين‏جا به يادآورى چند نمونه از آن‏چه استاد روى آنها انگشت گذارده است، بسنده مى‏كنيم:   
 »يكى از نظريات تحقيرآميز و [خرافى] كه نسبت به زن وجود داشته است مربوط به رياضت جنسى و تقدس تجرد و عزوبت... زن مقدمه وجود مرد است و براى مرد آفريده شده است... زن از نظر مرد يك شر و بلاى اجتناب‏ناپذير مى‏دانسته‏اند و سهم زن در توليد فرزند بسيار ناچيز و... «. 17   
 مى‏نويسد:   
 »در شجاعت على(ع) كسى شك ندارد دوست و دشمن اعتراف دارند كه شجاعت على فوق افراد عادى بوده است... ولى در اين‏جا افسانه‏هايى درست كردند كه دين را خراب مى‏كند. مى‏گويند: به جبرئيل وحى شد فوراً به زمين برو كه اگر شمشير على فرود بيايد زمين را دو نيم مى‏كند، به گاو ماهى خواهد رسيد، بال خود را زير شمشير على بگير. [جبرئيل] رفت و گرفت و على هم شمشيرش را چنان فرود آورد كه مرحب دو نيم شد و اگر آن دو نيم را در ترازو مى‏گذاشتند با هم برابر بودند! بال جبرئيل از شمشير على آسيب ديد و مجروح شد تا چهل شبانه روز نتوانست به آسمان برود، وقتى كه به آسمان رفت خدا از او سؤال كرد اين چهل روز كجا بودى؟ خدايا در زمين بودم... چرا زود برنگشتى؟ خدايا شمشير على كه فرود آمد بالم را مجروح كرد اين چهل شبانه‏روز مصروف پاسمان بالم بودم.   
 ديگرى مى‏گويد شمشير على آن‏چنان آرام و نرم و سريع آمد كه از فرق مرحب گذشت تا به نمد زيرين اسب رسيد على كه شمشيرش را بيرون آورد خود مرحب هم نفهميد و گفت: على همه زور تو همين بود؟! على(ع) گفت خودت را حركت بده، مرحب خودش را حركت داد نصف بدنش از يكطرف افتاد و نصف ديگرش از طرف ديگر... «. 18   
 اين نمونه‏ها، بازنمود روشنى از دامنه و قلمرو ديندارى است كه به آفت و آسيب خرافات گرفتار مى‏گردد. افزون بر آن نيز نشان دهنده پويش و تلاش عالمان مسؤول و روشن‏بين اسلام و مكتب امام صادق(ع) در مبارزه و مقابله با خرافات دينى است.   
   
**خطرها و پيامدهاى خرافات دينى** پيش از آن‏كه ابزار و شيوه‏هاى مبارزه و مقابله با خرافات دينى و نيز سيره عالمان دين در خرافه‏زدايى از دين را بنماييم، لازم و منطقى مى‏نمايد تا خطرهاى خرافه‏هاى دينى را بشناسيم؛ زيرا آگاهى از اين خطرها و پيامدها هزينه مبارزه با آن را كاهش مى‏دهد، گزينش ابزار و شيوه‏هاى مقابله را آسان و دقيق مى‏كند و تدبير تلاشها و كارها را در جهت‏زدايش، كارآمد مى‏سازد.   
 بدون ترديد، دين در جامعه‏هاى انسانى از شمار نيروهاى اثرگذار در ساحتهاى گوناگون زندگى بوده و خواهد بود. البته سطح و سقف آن باتوجه به مدعيات دين و نيز شرايط و محيط اجتماعى متفاوت مى‏گردد. به همين جهت بيمارى و سلامت آن، نقش و تأثير مستقيم در سعادت و شقاوت انسان و پيشرفت و پسرفت جامعه دارد.   
 خطرهاى خرافه‏هاى دينى يك‏بار ناظر به خود دين است و بار ديگر متوجه جامعه و كاركرد دين. به تعبير ديگر، اين خطرها يك‏بار جهت درونى دارد و بار ديگر جهت بيرونى. در سويه درونى، عمده‏ترين خطر همانا خلوص‏زدايى از دين است و در سويه بيرونى و پيرامونى خطر بزرگ ناتوان سازى دين و ديندارى است. بنابراين، خلوص‏زدايى و ناتوان‏سازى دين دو پيامد و خطر كليدى و اساسى خرافه‏هاى دينى است.   
 1. خلوص زدايى: خلوص‏زدايى هم در رفتار عامل و كنشگر دينى نمود مى‏يابد و هم در متن دين (برخى از احاديث و سيره پيشوايان دين ولو جعلى و نادرست كه حامل مسائل خرافى هستند و به صورت مكتوب درآمده و بخشى از متن دين را مى‏سازند. )   
 خلوص‏زدايى چيست؟ خلوص‏زدايى را به گونه‏اى مختصر مى‏توان اين‏گونه تصوير كرد كه رفتار و فعاليت به معناى عام آن، كه شامل باور، معرفت، ايمان، احكام و شعائر و اعمال و... مى‏گردد با بينش و گرايش و مقاصد غيرالهى انجام گرفته وليكن طورى وانمود گردد كه مقصد، بينش و گرايش الهى، محرك، مدبر و مولد آنها بوده است.   
 خلوص‏زدايى به معناى ياد شده - برآمده از خرافه‏هاى دينى - خطرهاى گوناگون ذيل را پيش مى‏آورد:   
 الف. غلو از خطرهاى برآمده از خرافه‏هاى دينى، همانا پيدايش و گسترش غلو است. غلو مى‏تواند يكى از مصداقهاى خرافه دينى باشد. چون روشن است كه ديندارى غلوآميز تنها در صورتى مى‏رويد كه خردورزى در دين كم‏فروغ و يا بى‏فروغ گردد و خرافه‏ها، مهم‏ترين منبع تأمين كننده چنين بى‏فروغى‏اند. طبعاً در چنين فضايى، امور، رويدادها، رفتارها، اشخاص و فرايندها، همه و همه، به چيزهاى غيرعادى و فوق‏العاده درمى‏آيند. انسان به جاى خدا نشانده مى‏شود، افراد نيروى زوال‏ناپذير مى‏يابند، خواسته‏ها و نيازها، گرفتاريها و دشواريها و بحرانهاى جامعه با تعويذ و سحر و جادو برآورده مى‏شوند و... بنابراين، غلو، خطرها و آسيبهايى را بر دين بار نموده و خلوص‏اش را مى‏زدايد:   
 1. تقدس بازدارنده. تقدس، بيش‏تر دومعنى دارد كه يكى سازنده است و ديگرى بازدارنده:   
 سازنده، همانا حرمت نگهداشتن و پاس داشتن اشخاص، انديشه‏ها، قوانين، ارزشها و... است.   
 تقدس بازدارنده اين‏كه از بازانديشى، نقد و ارزيابى جلوگيرى به عمل آيد و هر چيزى از جمله دين خدا، پيامبر، امامت و رهبرى، عدالت، آزادى و... به صورت كوركورانه و تقليدى پذيرفته شود و راه استدلال و كاوش در اين امور مسدود گردد و همه فوق قدرت و ظرفيت فكرى آدميان معرفى گردند.   
 پيداست كه چنين تقدسى ماهيت دين اسلام را وارونه مى‏سازد. چون آيات قرآن كريم، سيره پيامبر بزرگ اسلام و پيشوايان دين همه گواه روشن بر اين واقعيت‏اند كه اسلام دين انديشيدن، تفكر و تعقل، نقد و بازانديشى مسؤولانه، آزادانه و آگاهانه، آينده‏نگرانه و انسان‏مدارانه است و بر همين اساس از افراد، جامعه‏ها و ملتهايى كه از گذشته و حال خويش تبعيت و تقليد كوركورانه و غيرمنتقدانه دارند، ابراز دورى و ناخوشايندى مى‏كند.   
 2. اباحى‏گرى و شريعت‏ستيزى از ديگر پيامدهاى غلو است. البته غلو كه به اين نتيجه مى‏انجامد، بيش‏تر برآمده از غلو در ساحت اعتقادى - معرفتى و ساحت تجربى دين است. بدين معنى كه معرفت به دين و يا محبت و معرفت و اعتقاد افراطى به پاره‏اى از آموزه‏ها، ارزشها و شخصيتهاى دينى را كافى و بسنده در هدايت و راهبردن به سوى مقاصد مطلوب بدانيم و در ديندارى به دنبال چيزى بيش از آن نباشيم. رهيافت چنين ذهنيتى، به بى‏توجهى ورهايى نسبت به اعمال و شعائر و احكام دين، يعنى ساحت شريعت مى‏انجامد. در دوران امامان(ع) نيز گروه‏هايى بودند كه معرفت به اهل‏بيت، بويژه على(ع) را كفايت از روزه و نماز و حج و... مى‏دانستند و بر اين باور بودند كه حضرت در ابرها مأوى داشته و با باد پرواز مى‏كند. و يا برخى كارهاى حرام را روا و جايز دانسته، بلكه فراتر رفته و انجام دادن آنها را از مصاديق تواضع براى خداوند و آزادى از جبر و فشار مى‏خواندند. مجلسى به اين جريان اشارتى دارد:   
 »قال سعد: حدثنى العبيدى قال: كتب الى العسكرى(ع) وابتدأ منه: أبرأ الى اللّه من الفهرى والحسن بن محمد بن بابا القمى فأبرأ منهما فانى محذرك وجميع موالى وانى العنهما وعليهما لعنه اللّه... وذلك انه ادعى انه نبى رسول... ويقول: باباحه المحارم ويحلل نكاح الرجال بعضهم بعضا فى ادبارهم، ويقول: انه من الفاعل والمفعول به احد الشهوات والطيبات، ان اللّه لم يحرم شيئا من ذلك... رأى بعض الناس محمد بن نصير عيانا وغلام له على ظهره أنه عاتبه على ذلك فقال: هذا من اللذات وهو من التواضع للّه وترك التجبر... «. 19   
 از غلات روزگار حضرت امام حسن عسكرى(ع) على بن حسكه و قاسم بن يقطين از اهل قم بودند. اينان مى‏گفتند: مراد از آيه شريفه »ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر« ظاهر آيه نيست، بلكه مراد مردى است، و زكات و سجود و معاصى معنى ندارد، بلكه اين احكام را بايد تأويل كرد و مقصود امام و معرفت امام است... و امام حسن عسكرى آن دو را لعنت كرد. 20   
 اما در ساحت تجربه دين، در سنت كلامى نوين مسيحيت غربى و نيز در ميان شمارى از انديشه‏وران و نوانديشان دينى در جهان اسلام در باب تبيين تنوع اديان، جايگاه دين در جهان مدرن، كارويژ و كاركرد آن در چنين سپهرى، چند و چونِ داد و ستد دين با علم و معرفتهاى بشرى و زمينى و... انگاره و نگره‏هايى ارائه شده است كه از شمار آنها يكى اين نظريه است كه براى دين گوهر و صدف، ذات و عَرَض بيان نموده‏اند و بر اين نظرند مقبوليت و ارزش صدف در گرو گوهر است، آن‏چه مقصود صاحب دين بوده و رشد و رستگارى و نجات را برآورده مى‏كند، همانا گوهر دين است. در اين ميان، كسانى تجربه دينى را گوهر خوانده و چندان در اصالت و تمركز بر آن زياده‏روى و غلو مى‏كنند كه ساحتهاى ديگر ديندارى، از جمله اعمال و شعائر دينى، نه تنها بى‏فروغ و ناديده گرفته مى‏شود، بلكه بيهوده خوانده مى‏شود. در حالى كه حفاظت و بقاى گوهر، به واسطه صدف ميسر مى‏گردد. بازنمود تجربه دينى در شخصيت فردى و اجتماعى، همانا اعمال، مناسك، و نگهداشت قانونهاى اخلاقى، حقوقى و رفتارى است. اينها عينيت تحول، به سبب تجربه دينى هستند؛ از اين روى، خود نيز تحول و تكامل‏پذيرند. در غير اين صورت، ديندارى تنها يك امر فردى و درونى بيش نخواهد بود و تجربه دينى تحول‏زا نبوده و هيچ ارزشى و كاركردى ندارد. و چيزى كه چنين باشد (از نظر دين اسلام) شايسته مقام گوهريت را ندارد. بدون ترديد، بيهوده‏انگارى اعمال و شعائر دينى (شريعت در مقابل حقيقت) برآيند غلو در ديندارى تجربه‏انديش است. يكى از دين‏پژوهان غربى مى‏نويسد:   
 »ما نمى‏توانيم شريعت را يك تلاش انسانى همگام و هماهنگ با تجلى خداوند تلقى كنيم. شريعت را نمى‏توان همچون دستى گشوده انگاشت كه خداوند با تجلى خويش آن را انباشته است... در شريعت، انسان مصنوع خويش را به جاى خداوند مى‏نشاند و بسيارى چيزها را كه پيش‏تر خداوند به او اعطا كرده از كف مى‏دهد و لذا از تجلى خداوند محجوب مى‏ماند... رستگارى منحصراً در گرو تجلى راستين خداوند است... تنها يك تجلى وجود دارد... ما بدون عيسى مسيح و مستقل از او مطلقاً نمى‏توانيم درباره خداوند و انسان و رابطه آنها با يكديگر چيزى بگوييم.«21   
 در اين متن دو غلو به روشنى بازتابيده است:   
 يكى در نفس تجلى و تجربه كه براساس آن شريعت بيهوده پنداشته شده است.   
 و ديگر در نوع و نتيجه انحصارى تجربه كه نجات و رستگارى را در آن محصور نموده است.   
 اين جريان (تجربه دينى) زاييده و زاينده غلو در ديندارى در جهان مدرن، سيماى غالب ر ا مى‏سازد. نمونه‏هايى از آن در گذشته نيز ديده مى‏شود، مانند: فرقه‏هاى باطنيه، درون‏گرايان، اسماعيليه و... (كشى، نوبختى و برخى از علماى فرق و خاورشناسانى چون كازانوا، لويى ماسينيون، ولاديمير ايوانف، برنادلويس و... به گونه صريح و يا ضمنى اسماعيليه را از غلات به شمار آورده‏اند) اينان هرچند يك سرى اعمال و شعائر دارند؛ ليكن آنها را ظاهر و پوسته دانسته همه را تأويل مى‏نمايند و خويش را پاى‏بند مغز و محتوا مى‏دانند. از اين‏رو، در مقام عمل، به راحتى از كنار اعمال و شعائرى چون حج، روزه، نماز و... مى‏گذرند و آنها را وا مى‏نهند. و به اين ترتيب اباحى‏گرى را تقويت و توسعه مى‏دهند.   
 ابوالخطاب، از كسانى بود كه نقش اساسى در شكل‏گيرى فرقه اسماعيليه داشت و امام صادق(ع) او را به جهت عقيده غلوآميزش مورد لعن قرار داد و در نامه‏اى به او نوشت:   
 »به من گفتند كه تو معتقدى زنا، مسكرات، نماز، روزه و گناه براى انسان حلال است؟«22   
 پر روشن است كه نوك پيكان اباحى‏گرى به طور مستقيم خلوص دينى را نشانه گرفته است و به آن آسيب جبران‏ناپذيرى وارد مى‏آورد.   
 3. تحريف در ساحت عملى دين. غلو و زياده‏روى در اين بعد از دين، سبب مى‏گردد تا سيماى دين به صورت وارونه و غيرواقعى نمايانده شود.   
 ب. بى‏توجهى و به فراموشى سپرده شدن هدفهاى عالى و اصولى دين. خطر و آسيب ظاهرگرايى دينى بسى بيش‏تر از بى‏دينى است. از اين رو، نگرايى پيامبر(ص) از آينده جامعه اسلامى، بيش‏تر از ناحيه رياكاران و منافقان است، تا گروه‏ها و جريانهاى ديگر:   
 »لقد قال لى رسول اللّه(ص): انى لا أخاف على أمتى مومنا ولامشركا اما المومن فيمنعه اللّه بايمانه وأما المشرك فيقمعه اللّه بشركه ولكنى أخاف عليكم كل منافق الجنان عالم اللسان يقول ما تعرفون و يعفل ما تنكرون«. 23   
 رسول خدا(ص) به من فرمود: من بر امتم، نه از مؤمن هراسانم و نه از مشرك، چه مرد باايمان را خدا به خاطر ايمان وى باز مى‏دارد و مشرك را به خاطر شرك او از پاى درمى‏آورد. ليكن من بر شما از مرد دورويى مى‏ترسم كه - به حكم شرع - داناست. او چيزى را مى‏گويد كه آن را نيكو مى‏شماريد و كارى مى‏كند كه آن را ناپسند مى‏داريد.   
 على(ع) خطر ظاهرگرايى خوارج را به آن حد مى‏نگرد كه جز خودش ديگران را ياراى مقابله و از بين بردن آن نمى‏بيند و هنگامى كه چنين جريانى را نابود مى‏سازد، مى‏فرمايد چشم فتنه را درآوردم:   
 »فانا فَقَأتُ عين الفتنه ولم تكن ليجرُأ عليها أحد غيرى بعد أن ماج غيهبها وأشتدَّ كَلَبُها. «24   
 چشم اين فتنه را من درآوردم. غير من احدى جرأت اين كار را نداشت. پس از آن كه موج درياى تاريكى و شبهه‏ناكى آن بالا گرفته بود.   
 به جامعه و افراد رهنمون مى‏دهد كه فريب پوسته را نخورند و با اشخاص و جريانهايى كه لباس اسلام به تن نموده‏اند و محتوا و حقيقت همه‏جانبه آن را واگذارده‏اند، به مبارزه برخيزند، حتى اگر در لباس على باشند:   
 »الا من دعا الى هذا الشعار فاقتلوه ولو كان تحت عمامتى هذه.«25   
 آگاه باشيد، هر كه مردم را بدين شعار بخواند او را بكشيد، هر چند رير عمامه من باشد.   
 وقتى با كتاب به مبارزه با كتاب و صف‏آرايى عليه كتاب، شكل بگيرد، كار بسيار دشوار مى‏شود:   
 »فالكتاب واهله فى ذلك الزمان فى الناس وليسا فيهم معهم وليسا معهم... كانهم ائمةُ الكتاب وليس الكتاب امامهم فلم يبق عندهم منه الا اسمه ولايعرفون الا خطّه وزَبَرهُ. «26   
 پس در اين زمان قرآن و قرآنيان ميان مردم‏اند و نه ميان آنان، با مردم‏اند، نه با ايشان... گويى آنان پيشواى قرآن‏اند، نه قرآن پيشواى آنان. پس جز نامى از قرآن نزدشان نماند و نشناسند جز خط و نوشته آن.   
 و مى‏فرمايد:   
 »رجل منافق مظهر للأيمان، متصنع بالاسلام لايتأثم ولا يتحرج يكذب على رسول اللّه متعمدا فلو علم الناس انه منافق كاذب لم يقبلوا منه ولم يصدقوا قوله ولكنهم قالوا: صاحب رسول اللّه(ص) رآه وسمع منه ولقف عنه فيأخذون بقوله . «27   
 مردى دورو كه ايمان آشكار كند و به ظاهر چون مسلمان بُوَد، از گناه نترسد و بيمى به دل نيارد و به عمد بر رسول‏خدا(ص) دروغ نبندد و باك ندارد. و اگر مردم بدانند او منافق است و دروغ‏گو، از او حديث نپذيرند و گفته‏اش را به راست نگيرند، ليكن گويند يار رسول‏خدا(ص) است. ديد و از او شنيد و در ضبط آورد، پس گفته او را قبول بايد كرد.   
 ج. التقاط منفى، بدعت و آراستن دين به عناصرى كه با آن بيگانه است. در اين نوع از التقاط، انديشه و يا فراتر از آن، جهان‏بينى و جهان‏نگرى مستقل، مشخص و درون‏زايى وجود ندارد، تا مفاهيم، ارزشها، شيوه‏ها، مقاصد گوناگون را توليد، تأييد و توسعه ببخشد و با ايجاد تحول در ماهيت آنها، ترابط و تعامل تكميلى - تناسبى ميان‏شان به وجود بياورد. در واقع در اين‏جا سازه‏هاى نامبرده هركدام هويت مستقل داشته و پيروى از اصول و مبانى خاصى مى‏كنند و جهان‏بينيهاى مختلف و متضاد كنار هم قرار داده شده‏اند و در آن سازه‏ها نفوذ و حضور دارند.   
 رابطه و تعامل التقاط منفى و بدعت با خرافات دينى تعامل و رابطه ديالكتيكى است؛ يعنى از يك سوى التقاط منفى موجب پيدايش خرافه‏هاى دينى مى‏گردد و از سوى ديگر خرافه‏هاى دينى نيز بستر رويش و گسترش التقاط منفى و بدعت را فراهم مى‏آورد. ليكن هردو، در خلوص زدايى از دين مشترك هستند.   
 پاره‏اى از نهضتهاى نوين مذهبى و جريانهاى معنويت‏گراى جديد كه در غرب، آمريكاى لاتين، شرق و جنوب شرق آسيا، هند و حتى در ايران پديد آمده‏اند، و نيز اسلام ليبرال و سوسيال اسلامى، اسلام علمى، اگزيستانسياليسم اسلامى، سرمايه‏دارى اسلام يا اسلام كاپيتال، فرقان، منافقين و... بازنمود اين نوع التقاط هستند.   
 شهيد مطهرى چنين خطرى را احساس نموده و حساسيت بازدارنده نسبت به آن را خواستار مى‏شود:   
 »در سالهاى اخير بدبختانه گروه سومى هم پيدا شده كه به يك مكتب التقاطى معتقد شده‏اند. اينها قسمتى از اصول كمونيسم را با بعضى از مبانى اگزيستانسياليزم تركيب كرده‏اند و بعد حاصل را با مفاهيم، ارزشها و اصطلاحات خاص فرهنگ اسلامى آميخته‏اند. آن وقت مى‏گويند: مكتب اصيل و ناب اسلام اين است و جز اين نيست. من در اين‏جا هشدار مى‏دهم ما با گرايش به مكتب‏هاى بيگانه، استقلال خود را از دست مى‏دهيم. «28   
 علامه سيدمرتضى عسكرى، پاره‏اى از پيامدهاى اين خطر و بويژه غلو آن را كه از سوى سيف در باب عقائد و اشخاص اسلامى ابراز شده، اين‏گونه بازگو نموده است:   
 »سيف يختلق اساطير للدس فى عقائد المسلمين والتشويش عليهم 1.عدم التأثير السم فى خالد. 2. بشارت الانبياء بعمر. 3.تهدم دور حمص من تكبير المسلمين. 4. فتح الدجال السوس. 5. وحى الشيطان - الملك - الى الاسود المتبئى الكذاب وانبائه بالغيب ومعجزات اخرى... مثل طلب الخليفه عمر من زوجه أن تجالس الرجل الاجنبى وتواكله... . «29   
 سيد جمال الدين اسدآبادى درباره پيامدهاى عقايد خرافى چون حقيقت‏ستيزى و واقعيت‏گريزى، خردسوزى، ترس از مواجهه با واقعيات و... نيز سخت هشدار مى‏دهد:   
 »عقيده خرافى، حجابى است كثيف كه على الدوام حايل مى‏شود در ميانه صاحب آن عقيده و ميانه حقيقت و واقع، واو را باز مى‏دارد از كشف نفس الامر، بلكه چون يك عقيده خرافى را قبول دارد، عقل او را وقوف حاصل شد و از حركت فكريه سرباز زد و پس از آن حمل بر مثل كرده، جميع خرافات و اوهام را قبول خواهد كرد و اين موجب مى‏شود كه از كمالات حقه دور افتد و حقايق اكوان بر او پوشيده بماند، بلكه سبب خواهد شد كه جميع عمر خود را به اوهام و وحشت و دهشت و خوف و بيم بگذراند و از حركت طيور و جنبش بهايم در لرزه افتد و از هبوب سياح و آواز رعد و درخشش برق مضطرب گردد... . «30   
 ايشان بر اين باور است كه كم خردى و ظاهرگرايى به تحريف دين مى‏انجامد و رسالت عالمان دينى مبارزه با آنهاست تا حيات اصلى به دين و ديندارى بازگردد.   
 ميرزاى نائينى پوسته‏گرايى، جبر و التقاط را زمينه‏ساز شرك و دور شدن از توحيد راستين مى‏داند:   
 »ترتيب دستور (تدوين قانون اساسى)... بر وفق مقتضيات مذهب... از بديهيات است و عدم اندراجش من حيث نفسه (بدون ارائه و ادعايى آن كه مندرجاتش من عنداللّه است) در عنوان تشريع و بدعت... بالجمله تمكين از تحكمات خودسرانه طواغيت امت و راهزنان ملت، نه تنها ظلم به نفس و محروم داشتن خود است از اعظم مواهب الهيه، عز اسمه، بلكه به نص كلام مجيد الهى و فرمايشات مقدسه معصومين(ع) عبوديت آنان از مراتب شرك به ذات احديت است در مالكيت و حاكميت....«31   
 استاد جعفر سبحانى رويش آموزه‏ها و عقايد خرافى در احاديث و تاريخ اسلام را به ترك خردورزى مى‏داند:   
 »وفى ظل هذا الاصل اى ابعاد العقل دخلت اخبار التجسيم والتشبيه فى الصحاح والمسانيد عن طريق الاحبار والرهبان الذين تظاهروا بالاسلام وأبطنوا اليهوديه والنصرانيه وخدعوا عقول المسلمين فحشروا عقائدهم الخرافيه بين المحدثين والسذج من الناس... . «32   
 شهيد مدرس در پاسخ يكى از پيروانش كه مردى محترم و معتمد در بازار بود و در مجالس گفته بود كه خواب ديده و باور دارد كه مدرس نائب امام زمان است، مى‏گويد:   
 »چرا سخنى را مى‏گويى كه اثباتش مشكل است. به جاى اين‏كه بگويى مدرس نائب امام زمان است، بگو مدرس نائب مردم است كه هم دلايل كافى براى اثبات آن داشته باشى و هم سخنى به جا و درست باشد. خود امام زمان(عج) هم نائب مردم است؛ چون مى‏خواهد آنان را به سوى خير و صلاح سوق دهد. «33   
 بنابراين خرافات دينى به وسيله سازوكار و متابوليزم ياد شده خلوص را از دين و ديندارى مى‏ستاند.   
 2. خطرها و پيامدهاى ناتوان‏سازى و ناكارآمدى دين: يكى از آسيبهاى سهمگين و سنگين خرافه‏هاى دينى، همانا ستاندن توانايى و كارآمدى دين و ديندارى در حيات انسانى است. البته سازوكار اين خطر گوناگون است كه يادآور مى‏شويم. اما پيش از آن، يادكرد اين مسأله نيكوست كه كارآمدى و توانايى دين، در پيوند با كارهايى است كه دين عهده‏دار انجام آنها شده است و يا مى‏تواند پياده كننده آنها باشد و نيز انتظارهايى كه آدميان و يا دست كم متدينان از آن دارند، معنى مى‏يابد. و از آن روى كه اسلام، به مثابه يك دين الهى مدعى تدبير حيات دنيوى و اخروى به گونه‏اى است كه آبادانى و صلاح آدمى در هر دو مرحله تأمين گردد. تأمين و فراهم آوردن چنين مقصد و وضعيتى، هنگامى عملى است كه مسؤوليت، عدالت، آزادى، اخلاق، قانون و حقوق به صورت درهم تنيده مؤلفه‏هاى اساسى جامعه و عناصر تعيين كننده تعامل و مناسبات انسانى - اجتماعى بوده باشند. ناگزير توانايى و كارآمدى دين نيز در جهت چنان مدعيات و مؤلفه‏هاى اثبات‏پذير و عملگر مى‏گردد. رهيافت خرافات دينى در ساحت بيرونى، توانايى و كارآمدى دين را در فرآيند ديندارى و دين‏ورزى تهديد نموده و از آن مى‏ستاند. اينك به تحليل سازوكار اين خطرها مى‏پردازيم:   
 الف. ناهماهنگى و ناسازگارى درونى. خرافه‏هاى دينى موجب به هم خوردن سازگارى و هماهنگى درونى در ديندارى مى‏گردد. به‏دين صورت كه از يك سوى دين اسلام مدعى آزادى مسؤولانه، اعتماد و احترام به خرد انسانى، واقع‏بينى و نقد است؛ و از سوى ديگر پاره‏اى از خرافه‏هاى دينى به‏طور دقيق در نقطه مقابل اين مدعيات قرار مى‏گيرند و عمل مى‏كنند؛ يعنى همه آن مدعيات را منع و از بين مى‏برد و يا دست كم، بازدارنده‏هايى فراروى عملى شدن آنها پديد مى‏آورد. نمونه‏هاى فراوان براى اين مسأله را مى‏توان ياد كرد كه تنها به اندكى از آنها در اين‏جا بسنده مى‏شود:   
 مفوضه گروهى از غلات‏اند كه شناخت‏شان از جهان هستى و ادامه آفرينش بدين صورت است كه خداوند، امامان معصوم(ع) را آفريد و سپس امر خلق و تدبير جهان را به آنان واگذارد. بزرگان مكتب اهل‏بيت اين فكر را انحرافى و غلوآميز دانسته و حكم به كفرشان صادر نموده‏اند.   
 صدوق مى‏نويسد:   
 »اعتقاد ما درباره غلات و مفوضه اين است كه آنها كافرند و بدتر از يهود و نصارى، مجوس و قدريه... و ديگر فرقه‏هاى گمراه‏اند. «34   
 از ابن مسعود درباره علم و دانش عمر خليفه دوم نقل كرده‏اند كه:   
 »اگر علم همه عرب در يك كفه ترازو و علم عمر در كفه ديگر ترازو قرار گيرد، علم عمر فزونى دارد، و نيز در بعضى به جاى عرب، علم اهل زمين گفته‏اند. و همچنين روايت كرده‏اند كه نه دهم علم نزد عمر است. «35   
 چنين مدعياتى را نه تنها با وحى الهى (دين) و خرد انسانى ناسازگارند كه اعتماد عمومى به دين را سلب مى‏كنند. روشن است كه چنين سلب اعتمادى ضربه سنگينى به توانايى دين وارد مى‏سازد.   
 ب. خرافه‏ها از حيث تئوريك و نظرى، فرآيند نوانديشى و نوفهمى دين را به بن‏بست مى‏كشانند و زمينه‏هاى بيگانه‏سازى و دور نگهداشتن دين از دادوستد با واقعيتهاى اجتماعى، سياسى، اقتصادى، و... را فراهم مى‏آورند. برآيند هر دو اين است كه معرفت دينى و فرايند ديندارى همچنان ساكت و خاموش مانده و هيچ تحول و تكاملى نيابند و نيز ديندارى نتواند تعالى روحى و تكامل معنوى افراد را تأمين نموده و نه تنها در سير پيشرفت و آبادانى، توسعه علمى و عملى جامعه، تأمين و حمايت از عدالت اجتماعى، اخلاق و آزادى انسانى سهمى نداشته باشد؛ بلكه چونان عامل بازدارنده نيز عمل نمايد. در واقع اين ايستار بازنمود روشن از ناتوانى و ناكارآمدى دين و دگر شدن آن به امر نپذيرفتنى، خيال و غيرعلمى است.   
 ج. همان‏گونه كه پيش از اين بيان گرديد رابطه ميان خرافه‏هاى دينى با ديندارى غلوآميز، پوسته‏گرا، ظاهرگرا و التقاطى، از گونه منفى آن، دوسويه و ديالكتيكى است كه هر دو سوى در سطوح و مراحل خاص، به توليد و تقويت يكديگر مى‏پردازند. و چنانكه اين سه خلوص را از دين مى‏ستانند و در سطوح مختلف و خاصى از ديندارى نيز سبب مى‏گردند تا كارآمدى و توانايى دين آسيب ببيند؛ زيرا اينها در چنان لايه‏هايى، خشونت، سخت‏گيرى، جبريت، مسؤوليت‏گريزى اجتماعى، درگيرى و تنشهاى فرقه‏اى و مذهبى، اخلاق و قانون‏ستيزى (و يا گريزى) را در داد و ستدها و مناسبات انسانى تقويت و توسعه مى‏دهند. بدون ترديد هريك از موارد نامبرده (خشونت، جبريت، مسؤوليت‏ناپذيرى اجتماعى، اخلاق و قانون‏گريزى و... ) هنگامى كه در جامعه عموميت يابند و نهادينه شوند، ناگزير جامعه را ناتوان از بالندگى، پويايى و پى‏گيرى خواسته‏هايش مى‏سازد. و طبعاً در چنين جامعه‏اى مدعيات، مقاصد و آموزه‏هاى دين اسلام (پيش از اين، پاره‏اى از آنها ذكر گرديد) به فراموشى سپرده مى‏شوند. دين ناتوان از به حقيقت پيوستن آنها مى‏شود و علت اساسى چنين ضعف و ناكارآمدى نيز همانا خرافه‏هاى دينى است.   
 د. يكى ديگر از خطرها و پيامدهاى ويران‏گر خرافه‏هاى دينى، گسترش و زايش سحر و جادو است كه كم‏ترين آثار ويران‏گر آن، همانا:   
 نخست آن‏كه به زنجير كشيدن نيروى خرد و خردورزى انسانى در تمامى ساحتهاى زندگى و بويژه در ساحت دين و انديشه دينى است.   
 دو ديگر بى‏فروغ شدن واقع‏بينى و واقع‏نگرى در انديشه و عمل دينى است كه برونداد آن كه همانا بازماندنِ دين (دينداران و جامعه دينى) از حركت همپاى با تحولات و دگرشدنهاى مثبت و سازنده و نيز وارونه شدن حقايق و شخصيت‏سازيهاست.   
 سه ديگر استفاده ابزارى از دين در جهت به غفلت كشاندن مردم و هزينه نمودن از آن براى بهره‏وريهاى دنيوى.   
 علما و انديشمندان درد آشنا، بيدار و دين‏شناس شيعه خطرهاى ياد شده را به خوبى درك نموده و بدان توجه داده‏اند.   
 امام خمينى درباره كسانى كه فتوا مى‏دهند گرفتن ماليات حرام است مى‏گويد: اين سخن بدون دليل و از روى تفكر و تأمل نيست (يعنى در واقع خرافه‏اى بيش نيست):   
 »آقا مى‏نويسد ماليات نبايد داد. آخر شما ببينيد بى‏اطلاعى چقدر! آقا ما امروز روزى نمى‏دانم چند صد ميليون خرج جنگ‏مان است، روزى چندصد ميليون خرج جنگ با سهم امام مى‏شود درستش كرد حالا؟ حالا ما مى‏توانيم مردم را همه را بنشانيم اين‏جا و به زور سهم امام بگيريم؟... از كجا بياوريم سهم امام اين قدر؟... كه دولت را اداره كنيم، مملكت را اداره كنيم، خوب بى‏فكر حرف مى‏زنند آقايان... . «36   
 سيدمحسن امين عاملى، پس از آن‏كه قمه‏زنى را در مراسم عزادارى حسينى حرام اعلام مى‏كند، خطرهاى آن را اين‏گونه باز مى‏گويد:   
 »اين عمل شيعه اهل‏بيت را در انظار مردم مورد تمسخر قرار داده و آنها را وحشى قلمداد مى‏كند و شكى نيست كه اين عمل از وساوس شيطان بوده،موجب رضايت خدا و پيامبر و اهل‏بيت اطهار نيست. و البته تغيير نام اين اعمال در ماهيت و حكم شرعى آن كه حرمت است، تغييرى نمى‏دهد. «37   
 علامه طباطبايى تعطيل و تخريب فطرت و طبيعت آدمى و بازماندن از كمال‏جويى را از شمار خطرهاى خرافه‏ها كه شامل خرافه‏هاى دينى نيز مى‏گردد، مى‏داند:   
 »آدمى از اين نظر كه آراءش همه به اقتضاى فطرت‏اش منتهى مى‏شود، فطرتى را كه از علل هرچيزى جست‏وجو مى‏كند و نيز به اقتضاى طبيعت‏اش منتهى مى‏شود كه او را وادار به استكمال نموده... هرگز حاضر نيست خود را تسليم آراء خرافى كند و در برابر هر خرافه‏اى كوركورانه و جاهلانه خاضع شود... . «38   
 مفهوم اين متن اين است كه هرگاه انسان تسليم خرافه‏ها بگردد، فطرت و طبيعت او از كار بازمى ماند.   
 سيدجمال الدين يكى از باورها و اقدامهاى خرافى را كه موجب افول تمدن و خلافت اسلامى گرديد، بى‏توجهى و تحقير جنبه‏هاى عملى اسلام مى‏داند:   
 »مقام عملى اسلام از مقام خلافت جداگشت و خلفاى عباسى تنها به اسم خلافت قانع شدند، بدون اين‏كه مانند خلفاى راشدين هم جامع علوم و فقه باشند و يا اين‏كه در اجتهاد در اصول و فروع احكام اسلامى برسند. در نتيجه وحدت خلافت اسلامى از هم پاشيد. «39   
 ميرزاى نائينى، خرافه‏هاى دينى را بازگو كرده و معتقد است انديشه‏هاى خرافى دين اسلام را از حل مسائل مشكلات اجتماعى و سياسى جامعه ناتوان مى‏سازد:   
 »بودند كسانى كه انزواگزينى را بر هرگونه حركتى برترى مى‏دادند و با هرگونه تفكر نو به مبارزه برمى‏خاستند، فتوا و سخن نو را دخالت در حوزه ولايت امام زمان(عج) و ناحيه مقدسه مى‏دانستند و سپردن امور مسلمانان به غير آن حضرت(عج) را گونه‏اى بدعت و تشريع مى‏شمردند. «40   
 استاد جوادى آملى، خطر خرافه‏ها و ظاهرگرايى دينى براى جامعه را جدى دانسته و هشدار مى‏دهد:   
 »اگر دين از اوهام و خرافات آزاد شد و از چنگال ديندارى صورى رهايى يافت، آن گاه مى‏تواند عامل آزادى جامعه باشد.«41   
 استاد محمدتقى جعفرى، نسبت به پيامد ديگر خرافات هشدار مى‏دهد:   
 »زيرا اين‏كه خرافات مردود است و نبايد به خرافات نزديك شد، براى آن است كه هيچ خرافه‏اى نيست مگر اين‏كه قانون يا قوانين مسلمى را نقض مى‏كند. «42   
 روشن است كه پايايى و پويايى جهان هستى و نظام اجتماعى و هرگونه تحول و پيشرفت بر پايه عمل به قانون است. خرافات اين پايه و اساس را سست مى‏كند.   
 استاد مطهرى، درباره خطر خرافه‏هاى دينى براى ديندارى مى‏نويسد:   
 »زمانى ابوهريره از سوى معاويه حاكم مدينه بود. مردى از عكه مقدارى پياز براى فروش به مكه آورده بود، كسى نخريد. پيازها در هواى گرم مى‏گنديد. رفت پيش ابوهريره گفت: ... من هرچه مال التجاره داشتم همه را پياز خريدم و آوردم اين‏جا، حالا هيچ كس نمى‏خرد و دارد از بين مى‏رود، آيا مى‏توانى كارى بكنى و مؤمنى را نجات بدهى؟ گفت بسيار خوب روز جمعه كه نماز جمعه خوانده مى‏شود پيازها را در يك جاى معين حاضر كن. آن روز وقتى كه همه مردم جمع شدند گفت: ايها الناس سمعت من حبيبى رسول اللّه(ص) كه فرمود: »من أكل بصل عكه فى مكه وجبت له الجنه« يك ساعته تمام پيازها را مردم خريدند. «43   
 طبعاً با چنين دروغ بستن به خدا و پيامبر(ص) نه تنها خلوص دين آسيب مى‏بيند، بلكه توانايى دين در ايجاد تحول سازنده در جامعه و افراد كاهش مى‏يابد. زيرا نتيجه اين‏گونه جعليات همانا گسترش نادرستى در رفتار و دروغ‏گويى در گفتار، ريا و كلاهبردارى بيش نخواهد بود كه اين امور به عدالت و نظم اجتماعى به شدت آسيب مى‏رساند.   
 موارد و نمونه‏هاى ياد شده، به روشنى دربردارنده خرافات دينى بوده كه رهيافت مشترك آنها ستاندن توانايى و كارآمدى دين و ديندارى در عملى سازى مدعيات و مقاصد دين و انتظارهاى جامعه و افراد از آن است.   
   
**ابزار و شيوه‏هاى عالمان در مبارزه با خرافه‏هاى دينى** ابزار و روشهاى خرافه‏زدايى، بيش‏تر برمى‏گردد به ماهيت، دامنه، زمينه و پيش‏انگيزه‏ها، انگيزه و علل و عواملى كه در زايش و رويش خرافات دينى نقش و سهم دارد. از اين رو، روشها و ابزار نيز همسان نبوده و شناور خواهند بود. اين واقعيت در سياستها، كارها و برنامه‏هاى عالمان آگاه و روشن براى خرافه‏زدايى در درازاى تاريخ هماره بازتاب داشته است. در اين‏جا به پاره‏اى از اين روشها اشاره مى‏كنيم:   
 1. شناسايى انگيزه‏ها، عوامل، زمينه‏هاى زايش و رويش خرافه‏هاى دينى و مبارزه براى از بين بردن آنها. بى‏گمان اجراى اين روش بستگى بر شناسايى درست زمينه‏ها و انگيزه‏ها دارد كه به مهم‏ترين آنها اشاره مى‏كنيم:   
 الف. وابستگى شديد و افراطى به هر چيزى از جمله به دين و آموزه‏هاى آن به خرافه مى‏انجامد. چون شدت وابستگى سبب پيدايش عصبيت منفى مى‏گردد و چنين عصبيتى، شخص را از هنجارهاى فكرى و عملى خارج مى‏كند، در نتيجه آن چيز به حقيقت و واقعيت مطلق، بى‏نقص و عيب درمى آيد و آن‏گاه از آدميان باور و رفتار كوركورانه و مقلدانه مى‏طلبد. به طور طبيعى اين ايستار، گذشته از اين‏كه خود خرافه است، به خرافه‏هاى ديگر نيز مى‏انجامد. اين واقعيت آزمون شده رفتارشناسى است كه رفتار شناسان به آن رسيده‏اند.   
 اسكينر مى‏گويد:   
 »هر اندازه شخص به صورت شديدترى تحت تأثير يك نوع وابستگى قرار گرفته باشد، به همان نسبت گرايش به رفتار خرافى نشان مى‏دهد. «44   
 بنابراين دگرسازى چنين وابستگى افراطى به وابستگى منطقى و خردمندانه، كارآمدترين شيوه مبارزه با خرافه‏هاست. چون در اين حالت، تمامى زمينه‏هاى زايش خرافه مثل تقليد و پيروى محض، بت‏وارگى و سنگوارگى ذهن و انديشه آدمى نيازمند بازسازى و دگرسازى است.   
 در اين زمينه، استاد جوادى آملى مسؤوليت عالمان را اين‏گونه بيان مى‏كند:   
 »اگر علما، دين را از پرده‏هاى وهم آزاد كرده و ديگر اسلام‏شناسان، احكام دين را از آز و طمع زورمداران رهايى بخشند، دين آزاد و رها خواهد شد. اگر دين از اوهام و خرافات آزاد شد و از چنگال ديندارى صورى رهايى يافت، آن‏گاه مى‏تواند عامل آزادى جامعه باشد. «45   
 امام خمينى مظاهر دنيايى، و دلبستگيهاى شديد را يكى از عوامل پيدايش خرافه‏هاى دينى دانسته و مذمت دنيا و عالم طبيعت را يكى از نمونه‏هاى زشت خرافه ياد مى‏كند و هشدار مى‏دهد:   
 »آن دنيايى كه تكذيب شده است، اين عالم طبيعت نيست. اين عالم طبيعت نور است. دلبستگيهاى به اين عالم انسان را بيچاره مى‏كند، ظلمتها از اين دلبستگيهايى است كه ما داريم به اين دنيا، به اين اوهام به اين خرافات. همه انبياء آمده‏اند براى اين‏كه دست شما را بگيرند از اين علايقى كه همه‏اش ضد آنى است كه طبيعت شما اقتضاء مى‏كند... اسلامى كه بيش‏ترين تأكيد خود را بر انديشه و فكر قرار داده است و انسان را به آزادى از همه خرافات و اسارت قدرتهاى ارتجاعى و ضدانسانى دعوت مى‏كند، چگونه ممكن است با تمدن و پيشرفت و نوآوريهاى مفيد بشر كه حاصل تجربه‏هاى اوست سازگار نباشد؟«46   
 ب. ميل و خواست درونى و كم و بيش فطرى انسان از دانستن اين كه در آينده چه روى خواهد داد و سرنوشت‏اش چه خواهد بود، او را به سوى پيش‏بينى و پيش‏گوييها سوق مى‏دهد و در اين سير، از ابزارها و روشهاى گوناگون استفاده مى‏كند و چه بسا به باورها و انديشه‏هاى خرافى مى‏رسد. يكى از كارويژه‏هاى دين، همانا تبيين و تصوير از آينده بشريت و هدايت به سوى آن است. هنگامى كه آموزه‏هاى دين در اين باب به خوبى و درستى فهميده نشود، ناگزير زمينه براى رويش خرافه‏هاى دينى فراهم مى‏آيد، مانند: تطير، تفأل، تنجيم، طالع‏بينى، سحر و... .   
 پيش‏گويى و پيش‏بينى دو رويه دارد:   
 رويه اول: رويدادهاى طبيعى و انسانى به طور منطقى و عقلانى پيش‏بينى شوند. يعنى رويدادها و رفتارهاى پيش‏بينى‏پذير از پيش‏بينى‏ناپذير جدا گردند. پيش‏بينى پذيرها نيز، نه به طور قطعى و يقينى، بلكه با احتمال پيش‏بينى شوند و رويدادها و رفتارها به علل و عوامل مربوط و متناسب هركدام نسبت داده شده و بر مبناى آنها ارزيابى و تحليل گردند. اين نوع پيش‏بينى، خرد آدمى را پويا ساخته، حركت و جنبش در زندگى ايجاد مى‏كند و نهايت همسويى و سازگارى را با آموزه‏ها و احكام اصيل اسلام دارد.   
 رويه دوم: رفتارها و پيش‏آمدها و رويدادها به علل و عوامل غيرواقعى، نسبت يابد و از قبل معين و تعيين شده دانسته شود. امور پيشگويى‏ناپذير به گونه قطع و يقين پيش‏بينى‏پذير نمايانده شود. چنانكه در ستاره‏شناسى قديم و معينى‏گرى علمى جديد، شاهد اين امر هستيم. رهيافت اين رويه سلب اراده آزاد انسان، تنبلى، جهل و تسليم شدن است كه در واقع، مهم‏ترين بستر زايش و رويش خرافات است.   
 روشن است كه مهم‏ترين ابزار و روشِ كارآمد در خرافه‏زدايى از دين، نهادينه كردن شيوه نخست است كه برآيندش سلامت فهم و صداقت عمل دينى و نيز درستى رفتار آدمى است.   
 شيخ انصارى از بزرگان فقه اماميه، ستاره‏شناسى را به مثابه دانش بشرى مى‏پذيرد و مفيد مى‏داند و در روش پژوهش بر مشاهده و برهان تأكيد كرده و آنها را معتبر مى‏داند، البته با حفظ خطاپذيرى در فرآيند علمى - پژوهشى. و اين اعتماد به مشاهده، تجربه و برهان تا جايى است كه هركدام از آنها ارتباط ميان حالتها و تغييرهاى اجرام سماوى، با پيدايى برخى از حوادث، حالتها و احكام را اثبات و تأييد نمايد. در اين صورت، شيخ انصارى ترتب احكام شرعى را بر آنها جايز، عقلانى و شرعى مى‏داند نه خرافى:   
 »يجوز الاخبار بحدوث الاحكام عند الاتصالات والحركات المذكوره، اذا كان على وجه الظن المستند الى تجربه محصله او منقوله فى وقوع تلك الحادثه بارادة اللّه عند الوضع الخاص... بل الظاهر حينئذ جواز الاخبار على وجه القطع اذا استند الى تجربه قطعيه. «47   
 لكن تنجيم به معناى دخالت دادن و اثرگذارى مستقيم و مستقل اوضاع و حركات سيارات و اجرام سماوى بر خوبى و بدى سرنوشت آدميان را خرافه و دور از آموزه‏هاى اسلام مى‏داند:   
 »التنجيم حرام و هو... الاخبار عن الحادثات والحكم بها مستندا الى تأثير الاتصالات المذكوره فيها بالاستقلال او بالمدخليه وهو المصطلح عليه بالتنجيم فظاهر الفتاوى والنصوص حرمته موكده... . «48   
 از اين روى، استاد محمدتقى جعفرى، درباره اين ديدگاه دقيق و علمى شيخ انصارى مى‏نويسد:   
 »در اين مطلب شيخ دو مسأله فوق العاده وجود دارد... مسأله يكم. ارزش و اعتبارى كه اين فقيه عاليقدر به تجربه و برهان بيان مى‏كند، بهترين دليل بر بطلان ياوه‏گويانى است كه مى‏گويند اسلام هم مانند ديگر اديان منحرف، با علم سازگار نيست... مسأله دوم، تكيه بر اراده خداوندى حتى درباره پديده‏هاى عينى حركات و موقعيتهاى ستارگان كه علم هيئت به تحقيق آنها مى‏پردازد... . «49   
 ج. احساس و اشتياق قدرت بيش از ظرفيت وجودى آدمى، بيش‏تر به وارونه‏نگرى واقعيتها و كيش شخصيت دروغين و يا اسطوره سازى مى‏انجامد. اين ذهنيت توهمى و خيال‏پردازانه، زمينه مساعد براى رويش خرافه‏ها، بلكه خود برابرنشين با خرافه هاست. زيرا در اين ايستار، رويدادها، وقايع و اشخاصى كه واقعيت نداشته و ندارند و هيچ‏گاه نيز به آن صورت واقعيت پيدا نخواهند كرد، به سيماى واقعى نشان داده مى‏شوند. در عمل روابط و مناسبات منطقى و علّى و معلولى ميان رويدادها، رفتارها و... ناديده گرفته مى‏شود. در اين حالت برخى ساختارها و شعائر دينى به ميدان و فرصتى براى افسانه‏پردازى و خرافه‏زايى بدل مى‏شود و خرافه‏هاى دينى، كم‏كم نمايان مى‏گردد. مبارزه و مقابله با چنين فضايى نياز به روشنگرى و ايجاد واقع‏بينى در احساس قدرت دارد.   
 شهيد مدرس گويا نيك مى‏دانست كه احساس قدرت مهارناپذير، زمينه‏ساز بسى از ناهنجاريها، ضد ارزشها و سوءاستفاده از دين و... خواهد شد، به گونه‏اى كه شاه را دست و سايه خدا بر روى زمين پنداشتن و او را فراتر از هرگونه نقد و نقص نشاندن، از شمار خرافه‏هاى دينى است كه از احساس نامبرده پديدار گرديده است. از اين روى، ايشان براى زدودن اين پندار خرافى نسبت دين و قدرت را روشن مى‏سازد و جايگاه قدرت را در دين، همانا خدمت مى‏داند، تا از دين و قدرت تصوير و كاربرد نادرست انجام نگيرد و حقيقت دين را با خرافه‏ها درنياميزد:   
 »تمامى اين مقامات كه از سلسله‏هاى مختلف هستند؛ شاه و رئيس الوزراء، پارلمان، حجت الاسلام، تمام اينها نوكر خلق‏اند... من مى‏گويم پيغمبران خدا كه از همه برتراند، نوكر خلق‏اند... . «50   
 بخش گسترده‏اى از تلاش و كوشش ميرزاى نائينى (كه در اثر سهم وى تنبيه الامه و تنزيه المله نيز بازتاب يافته است) ناظر به توزيع و تعديل سالم قدرت در جامعه و فهم و ترسيم درست نسبت ميان دين و قدرت بود. از اين رو، ايشان هم انزوا و دورى گزيدن از حوزه عمومى و مسائل سياسى و حكومتى و هم تمركز قدرت را عامل و زمينه استبداد و بيگانه با روح اسلام مى‏ديد. و نيز كسانى را كه داشتن قانون اساسى و نهاد قانون‏گذارى، مشاركت مردم در تعيين سرنوشت خود و دخالت آنها در امور حكومت و امامت، مقبوليت آراى اكثريت، انتخابات، آزادى و مساوات و... را نامشروع و بدعت مى‏دانستند، كينه‏ورزان و نادانانى مى‏دانست كه اسلام را نشناخته و نفهميده و در نتيجه به دامن چنان خرافه‏هاى دينى پناهنده و پنهان شده‏اند. از اين روى، با شجاعت و همت بلند خود بر مشروعيت دينى همه آنها استدلال نموده و مقبوليت و مشروعيت دينى آنها را اثبات مى‏كند.   
 د. عوام‏گرايى، محبت افراطى، كوچك‏شمارى عمل و تلاش، برترى پندارى قومى و نژادى، ميل بشر به قهرمان‏پرورى و اسطوره سازى و نيز كج‏فهمى از مفاهيم دينى، مانند: تقوا، رضاء، توكل، تقيه، تسليم، صبر، قناعت، اميد، انتظار و... از ديگر زمينه‏ها و عوامل رويش و پيدايش خرافه‏هاى دينى است. ناگزير مبارزه با چنين زمينه‏هايى نيازمند توليد و تحكيم انديشه‏ها و تصحيح فهم دينى از آنهاست.   
 استاد مطهرى زمينه‏هاى ياد شده را شناسايى كرده و نمونه‏هاى فراوانى از خرافه‏هاى دينى برآمده از آنها را بازگو مى‏كند و سپس با ابزار و روش مناسب به مبارزه مى‏پردازد. ايشان يكى از آسيبهاى تفكر اسلامى را تحقير عمل و كفايت ايمان بدون عمل مى‏داند و ريشه چنين انديشه الحادى را به امويها برمى‏گرداند. آنها براى ادامه قدرت سياسى، تنبلى و فساد خودشان، اين مسائل را تبليغ مى‏كردند.   
 شهيد مطهرى، در مقام پاسخ و زدودن اين تفكر خرافى از اين تفكر سيماى دين، به سخن و سيره على(ع) استناد مى‏كند كه شخصى خدمت على(ع) آمد و گفت: نصيحتى كن، حضرت در مقام نصيحت فرمود:   
 »لاتكن ممن يرجوا الاخره بغير عمل ويرجى التوبه بطول الامل يقول فى الدنيا بقول الزاهدين ويعمل فيها بعمل الراغبين. «51   
 ايشان به صورت استفهام انكارى منطق خرافه‏سازان دينى را در مورد حادثه عاشورا باز مى‏نمايد كه مى‏گويند:   
 »حالا ما چكار داريم به اين كه اين حرف دروغ است، باشد، ولى مردم از همين راه يك ايمان و اعتقادى پيدا كرده‏اند. اين درست است يا نه؟! يعنى... از يك سلسله خرافات، مردم بالاخره به يك عقيده صحيحى رسيده‏اند. آيا ما حق داريم اينها را تثبيت و امضاء كنيم يا نه؟ نه... . «52   
 2. بازانديشى و نوفهمى بر پايه اعتماد و اعتبار به خرد آدمى در ساحت ديندارى: توجه به آموزه‏هاى تاريخى و هدفهاى اساسى دين، فهم احكام و معارف دينى در بستر واقعيتهاى اجتماعى، سياسى، اقتصادى و زيستى، دومين شيوه كارآمد براى رويارويى با خرافه‏هاست، روشن است، در ساحَتِ ديندارى، به هر اندازه كه دامنه و شعاع كاركرد و حضور خرد و خردورزى گسترده و وسيع بوده باشد، به همان اندازه، ظهور خرافه‏ها و افسانه‏پردازى، كم و يا بى‏فروغ مى‏گردد.   
 3. (در مقام عمل) دين و ديندارى در تعامل با عينيت زندگى و واقعيتهاى متحول اجتماعى باور و عمل گردد كه اين امر:   
 نخست آن كه، به تقويت و توسعه تفكر آزمايشگاهى، تجربى و عملياتى در فرهنگ دينى و فرهنگ جامعه مى‏انجامد.   
 دو ديگر، سهم و نقش مصلحت يا مصالح را در فرايند قانون‏گذارى و اجراى آن پررنگ و عملگر مى‏سازد.   
 سه ديگر، واقع‏بينى و واقع‏نگرى به مثابه فرهنگ در جامعه تقويت و توسعه مى‏يابد.   
 چهار ديگر، دين و ديندارى، در عمل، به ساماندهى، حمايت، توسعه و توليد واقعيتهاى حقيقت‏مند مى‏پردازد و آن را به خواست و نياز عمومى دگر نموده و مشروعيت مى‏بخشد.   
 پنج ديگر، دين همپاى تحولات جهان بيرونى و پيرامونى حركت فعال و سازنده انجام داده و مى‏تواند داشته باشد.   
 پيداست كه كم‏ترين پيامد و دستاورد ايستار و روانه ياد شده محدود ساختن و زدودن خرافه‏ها، بويژه خرافه‏هاى دينى است. چون خرافه‏ها:   
 1. نه خود آنها از شمار مصلحت بوده و نه هيچ‏گاه براى فرد، جامعه و اسلام مصلحتى را به همراه دارند؛ بلكه برعكس هر زمانى كه چهره نمايان كرده‏اند، مفاسدى را در ساحتهاى نامبرده پديد آورده‏اند.   
 2. خرافه‏ها هرچند از شمار پديده و رويداد بوده است اما هيچ‏گاه واقعيت و بويژه واقعيت حقيقت‏مند نداشته‏اند، بلكه از توهمها و خيالهاى واهى به شمار مى‏روند و به همين دليل، هماره نسبت به حقيقت واقعيت رهزن و بيگانه‏كننده‏اند. (يعنى همان مقصدى (حقيقت و واقعيت) كه دين اسلام هماره راهنمون به آن است) و دين را از حركت برابر با تحولات جهان اجتماعى باز مى‏دارد. به اين ترتيب نوفهمى و بازانديشى دينى و تعامل دين با واقعيتها اجتماعى و زيستى خلوص و تواناسازى و كارآمدى دين و ديندارى را فراهم آورده و برآورده مى‏سازند. از اين روى، مهم‏ترين و سنگين‏ترين مسؤوليت و رسالت عالمان و عاملان به دين هم، مبارزه با خرافه‏هاى دينى است و هم پيشگام شدن در اين مبارزه است.   
 سيدجمال الدين اسدآبادى در حركت خرافه‏زدايى خود، بر نقش خردورزى بسيار تكيه كرده است. او، بر اين نظر بود كه جامعه‏اى كه اعتقادات خود را با استدلال و برهان و يقين، نه گمان و تخمين و نه تعبد و تقليد، اثبات و استحكام مى‏بخشد، زير بار خرافه و اوهام نخواهد رفت.53   
 تفكر افرادى كه باب اجتهاد را مسدود مى‏پنداشتند، به بوته نقد مى‏گذاشت. بر اجتهاد، نوفهمى و بازانديشى در دين اصرار مى‏ورزيد و اين سازوكار را سبب تواناسازى دين، سازوار با زمان مى‏دانست:   
 »اگر قاضى عياض و ديگران حق داشتند گفته‏هاى كسانى را كه مقدم بر آنها بوده‏اند رد كنند، پس چرا ما حق نداشته باشيم آن‏چه را استنباط مى‏كنيم و موافق مقتضيات زمان ماست بگوييم... ما معنى بابُ الاجتهاد مسدود؟ و باىّ نصٍ سد؟ او أى امام قال لايصح لمن بعدى أن يجتهد ليتفقه فى الدين ويهتدى بهدى القرآن وصحيح الحديث والاستنتاج بالقياس على ما ينطبق على العلوم العصريه وحاجات الزمان واحكامه... . «54   
 يكى از راه‏هاى تعامل دين و ديندارى را با واقعيتهاى تحول‏پذير جهان، فراگيرى علوم و فنون نوين مى‏داند:   
 »آيا جايز است كه شما بحث در اين امور جديد را ترك گوييد، به جهت آن‏كه در شفاى ابن‏سينا و حكمت الاشراق شهاب الدين مذكور نيست؟! آيا بر شما واجب نيست كه به آيندگان خدمت كنيد؟ و آيا عيب نيست جهان در تحولى شگرف قرار گرفته باشد و عالم اسلامى از خواب غفلت بيدار نشده باشد. «55   
 ميرزاى نائينى، هر دو شيوه نوفهمى دين و تعامل با عينيت زندگى را با تبيين و تفسير نظام سياسى و حكومتى اسلام، و ارائه راه حل براى از ميان برداشتن دشواريها و بيماريهاى اجتماعى مسلمانان، جلوه‏گر ساخت. و خود در عمل، وارد ميدان گرديد و با كسانى كه سخن، انديشه و فتواى نو را دخالت در حوزه ولايت امام زمان(عج) مى‏دانستند، به مخالفت برخاست. 56   
 سيد شرف‏الدين عاملى از چهره‏هاى برجسته‏اى است كه در كنار مبارزه فكرى با خرافه‏ها، بويژه اعتقادى، تمركز و تأكيد فراوان بر رويارويى عملى و اجرايى با انحرافهاى دينى كرد و دين و ديندارى را در تعامل با واقعيتها اجتماعى زندگى درآورد و نهضت سازندگى را در قالب تأسيس نهادهاى آموزشى، پرورشى، بهداشتى و خدماتى آغاز كرد. چون ايشان از ايستارى كه در آن مسلمان و بويژه شيعيان در فقر، بى‏سوادى، حاشيه‏نشينى، محكوميت و محروميت زندگى مى‏كردند و هماره از شمار طبقات متوسط به پايين و يا كاملاً پايين اجتماعى به شمار مى‏رفتند و شغل آنان بيش‏تر كارهاى ساده بود، سخت رنج مى‏برد و با اين فكر خرافى كه چنين وضعيتى به گونه‏اى منزلت و مطلوبيت دينى دارد و برپايه مفاهيمى چون تقوا، قناعت، صبر، زهد، عرفان، الدنيا سجن المومن، سرنوشت مقدر و معين الهى، توجيه مى‏شد، به شدت مبارزه مى‏كرد. او اين وضعيت را جز كسالت و بطالت، مسؤوليت گريزى و ستم‏پذيرى، وابستگى و عقب‏ماندگى چيز ديگرى نمى‏دانست و مى‏كوشيد تا مسلمانان به جايگاهى عزت‏مند برسند.   
 سيدشرف‏الدين همزمان با سياستهاى فرهنگى - تخريبى كه از سوى غرب و مسيحيت آغاز گرديد، به بنيان‏گذارى مؤسسه‏هاى آموزشى روى آورد كه در آنها، افزون بر علوم اسلامى، دانشهاى جديد آموزش داده مى‏شد. بر اين باور بود كه رها كردن سنگر آموزش و سپردن آن به دست دشمن برابر با نابودى است. و اين نگرش را در جمله معروفى به روشنى بازتاب داد: »لا ينتشر الهدى الا من حيث انتشر الضلال«.   
 سيد شرف‏الدين با درك دقيق از جايگاه مسلمانان در عصر خويش و براى بالا بردن جايگاه اجتماعى آنان، كارهايى، هرچند محدود انجام داد، مانند بنيان‏گذارى مجلس مشورتى در »وادى الحجير« كه بيش‏ترين و مهم‏ترين برنامه‏ها و كارهاى آن ارزيابى وضعيت جهان اسلام و اتخاذ برنامه‏هاى راهبردى مشترك سياسى، فرهنگى، اقتصادى و حقوقى در برابر مسائل بين‏المللى و سياستهاى تخريبى دشمن بود. تأسيس باشگاه بزرگى به نام »نادى الامام جعفر الصادق«، كه بيش‏تر به صورت يك نهاد علمى، اجتماعى و دينى عمل مى‏كرد. بى‏شك اين كارها شيوه‏اى اثرگذار براى زدودن جهل و خرافه‏گرايى از جوامع اسلامى است.   
 علامه طباطبايى براى خرافه‏زدايى از ساحَتِ فرهنگ دينى، روايتهاى جعلى و خرافى را در دين شناسايى مى‏نمايد و بر خردورزى و مستندسازى بسيار تأكيد مى‏كند:   
 »خرافه ديگر روايتى است كه شعبى نقل كرده و گفته: براى خداوند بندگانى است در ماوراى اندلس به همان مقدار مسافتى كه ما با اندلس داريم، مردمى هستند كه حتى تصور اين‏كه كسانى كه خدا را معصيت مى‏كنند براى‏شان ممكن نيست. ريگهاى زمين‏شان »دُر« و »ياقوت« و كوه‏هاى‏شان طلا و نقره است. نه زراعتى به عمل مى‏آورند و نه با درو كردن و بلكه با هيچ كارى سرو كار ندارند. براى هريك جلو خانه‏هايشان درختى است كه برگ‏هاى پهنى دارد، از همان برگها لباس تهيه مى‏كنند و درخت ديگرى است كه از ميوه آن ارتزاق مى‏نمايند. و همچنين روايات ديگرى كه در داستان اين فرقه خيالى از يهود وارد شده كه تمامى مجعول و دروغ است... . «57   
 ايشان معتقد است كه اگر انسان شخصيت و ذهنيتى به دست آورد كه هماره در جست‏وجوى دلايل و علل باشد، در برابر خرافات به گونه‏اى بيمه و واكسينه مى‏شود:   
 »آدمى از اين نظر كه آراءاش به اقتضاى فطرت‏اش منتهى مى‏شود (فطرتى كه از علل هر چيز جست‏وجو مى‏كند و نيز به اقتضاى طبيعت‏اش منتهى مى‏شود) او را وادار به استكمال نموده و به سوى آن‏چه كه كمال حقيقى اوست سوق‏اش مى‏دهد، هرگز حاضر نيست خود را تسليم آراى خرافى كند و در برابر هر خرافه‏اى كوركورانه و جاهلانه خاضع شود. «58   
 شهيد مطهرى عوامل و انگيزه‏هاى مختلف كه زمينه‏ساز خرافات دينى هستند و شيوه‏هاى گوناگون مبارزه با آنها را بازگو مى‏كند، اما در اين ميان به واقع‏بينى و تعامل دين با واقعيات و نيز فهم درست و نوين از دين، تأكيد بيش‏تر دارد.   
 وى، تقوا را از آن رو يكى از عوامل زدودن خرافات مى‏داند كه سبب مى‏گردد تا واقع‏بينى تقويت گردد و انسانها حقايق را همان‏گونه كه هست ببينند. در همين راستا، حديث زير را كه فقط در كتابهاى سنن اهل سنت ياد شده است:   
 »ان اللّه يبعث لهذه الامة على رأس كل مائه من يجدد لها دينها. «   
 حديثى جعلى و خرافى مى‏داند كه وارد فرهنگ شيعه نيز شده است و براساس آن، بابيت و نادرشاه از مجددين محسوب مى‏گردند.   
 استاد اين روايت را افزون بر آن كه از لحاظ سند غيرمعتبر مى‏خواند، از حيث متن و محتوا نيز ناسازگار با عقل و واقعيت در جهان اسلام مى‏يابد. چون كسانى را كه به عنوان مصاديق اين حديث در رأس هر صدسال يا هزار سال مجدد مى‏خوانند، از حيث سال تولد و يا كاركرد، اصلاً تطبيق ندارد. افزون بر اين، منظور از احياى دين، احياء و تجديد فكر دينى است كه در هر زمانى ممكن است اتفاق بيفتد. 59   
 ايشان با رويكردى انتقادى به وقايع عاشورا، با خرافات اين حادثه نيز به شدت مبارزه كرده است. 60   
 استاد نعمت‏اللّه صالحى نجف‏آبادى از ديگر عالمان دينى معاصر است كه با رويكرد انتقادى، به خرافه‏زدايى از ساحت فقه، عقايد، حديث، تاريخ و تفسير، اعمال و شعائر دينى پرداخته و نگريسته است و در انجام اين مسؤوليت، شهرت و بزرگى شخصيتها مانع حقيقت‏جويى و نقادى ايشان نشده و با بازشناسى زمينه‏هاى خرافه، آنها را به نقد كشيده است. وى سه عامل: قدرت، جهالت، و تعصب اعتقادى را بيش از عوامل ديگر، در زايش خرافات دينى موثر دانسته و شيوه رويارويى با آنها را خردورزى، نقد و بازانديشى در فهم دينى مى‏داند. 61   
 آيت‏اللّه خوئى مرجع و فقيه برجسته معاصر، يكى از عوامل زايش خرافه‏هاى دينى را افراط در محبت مى‏داند. زيرا از پيامدها و نتايج محبت افراطى، همانا به تعطيل كشاندن خرد و عقل بشرى است. طبعاً در چنين وضعيتى خرافات خودنمايى مى‏نمايند. از اين روى نهادينه كردن خردورزى در فرهنگ دينى، مهم‏ترين شيوه رويارويى با خرافات و اساطير و افسانه‏هاست:   
 »أن حديث تحريف القرآن حديث خرافه وخيال لايقول به الا من ضعف عقله او من لم يتأمل فى اطرافه حق التأمل أو من ألجاه حب القول به والحب يعمى ويصم واما العقل المنصف المتدبر فلايشك فى بطلانه وخرافته. «62   
 علامه محمدتقى جعفرى خردورزى، واقع‏بينى، نگرش انتقادى، تعامل دين و ديندارى با واقعيات، آينده‏نگرى و رهايى از قيد پيش‏داوريها و اصول اثبات و فهم‏ناپذير را از كليدى‏ترين عوامل مبارزه با خرافات مى‏داند. به نظر ايشان روشن‏بينى و روشنفكرى به معناى لغوى آن نيست، بلكه مقصود درك و شناخت واقعيتها بدون پرده و درهم آميختگى با اوهام و خرافات و بدون استناد به اصول و سنن پيش‏ساخته، كه ارزش واقعيت‏نمايى خود را از دست داده‏اند، مى‏باشد. و چنين شناخت و روشنفكرى براى حيات فردى و اجتماعى ضرورت قطعى دارد. 63 چون برآيند چنين روشن‏بينى و روشنفكرى.   
 نخست آن‏كه، نه تنها شناخت، بلكه تعامل و برهم كنشى با واقعيات متنوع و متعدد اجتماعى، زيستى و وجودى در حال و آينده و كوشش در جهت تحقق بخشيدن به آرمانهاى واقعى جامعه در زمانهاى نامبرده مى‏باشد.   
 دو ديگر، زدودن ميخكوب شدن در شناختها و سنن رسوب شده از گذشته است كه قهراً چنين ايستارى مانع تعامل با واقعيات متحول و نوشونده مى‏گردد. سه ديگر، منظور از واقعيت همانا تمامى موجودات و رويدادهاى متنوع و متعدد بوده كه با اشكال گوناگون تحت حكومت قوانين در جريان مى‏باشند و تعامل سازنده با آنها در جويبار زمان و فهم درست درباره علتها و معلولها و ثابتها و متغيرها ميسور و عملياتى مى‏گردد. طبعاً فهم و درك معلل و مدلل و نيز حاكميت قانون عرصه را براى خرافات محدود و مسدود مى‏سازد.   
 علامه امينى نيز در راستاى مبارزه با خرافات، نمونه‏هاى بسيارى را برمى‏شمارد. از جمله خرافاتى كه در مورد شخصيتهاى دينى و فرآيند آفرينش و پديده‏هاى طبيعى ساخته شده و به مثابه اعتقادات دينى باور و معرفى گرديده‏اند را بازگو مى‏نمايد و سپس در مقام پاسخ‏دهى، نقد و ارزيابى همه را از آن رو كه مخالف خرد، واقعيات تجربى و مشاهدى علمى بشرى و مبانى و آموزه‏هاى اصلى دين مى‏يابد، رد مى‏كند. و مهم‏تر اين‏كه در مواردى از دانشهاى نوين تجربى يارى گرفته و نادرستى آنها را اثبات مى‏كند. و به اين ترتيب ايشان بر واقع‏بينى، بازانديشى و نوفهمى دين در راستاى خرافه‏زدايى دينى تأكيد مى‏ورزد. 64   
 ساحت ديگر از خرافات دينى كه در تاريخ معاصر عالمان آگاه و روشن با استفاده از ابزار و شيوه‏هاى ياد شده به مبارزه با آنها برخاسته‏اند، پاره‏اى رفتارهاى خرافى است كه در مراسم عزادارى حسينى انجام مى‏گيرد. علما در اين مبارزه، افزون بر دلايل درون‏دينى، بر دلايل بيرون دينى مانند: فراهم شدن زمينه براى سياه‏نمايى سيماى درخشان و خردمندانه اسلام، تحقير و توهين به دين و ديندارى و سوء استفاده‏هاى دين‏ستيزانه تكيه كرده‏اند. بازتاب اين مبارزه در آراى بسيارى از بزرگان ديده مى‏شود كه در اين‏جا به پاره‏اى از آن آراء، كه به گونه تحليلى و روشن‏گرانه ارائه گرديده بسنده مى‏كنيم:   
 استاد سيدمحمود شاهرودى، نظر خود را درباره قمه‏زنى، اين‏گونه ارائه مى‏دهد:   
 »بسمه تعالى. بدون شك برپايى مراسم عزادارى و سوگوارى نسبت به ائمه و اهل‏بيت عصمت و طهارت، عليهم السلام، خصوصاً در مصيبت جانسوز حضرت ابى‏عبداللّه الحسين، عليه السلام، امرى مهم و بلكه يكى از فرائض و واجبات كفايى است؛ ليكن در كيفيت برگذارى مراسم و شيوه‏هاى آن بايستى سه شرط را مدنظر قرار داد:   
 1. آن‏كه موجب ضرر به شخص برگزار كننده و ديگران نشود و اين شرط را هر مكلفى مى‏تواند تشخيص دهد.   
 2. آن‏كه موجب وهن دين و مكتب تشيع و يا جامعه اسلامى و يا نظام مقدس جمهورى اسلامى نباشد؛ زيرا كه وهن هريك از آنها از اعظم محرمات و كبائر است و تشخيص اين امر از اختيارات ولى امر مسلمين است. بدان معنى كه اگر در شرايط خاصى ولى امر مسلمين چنين تشخيص بدهد كه شيوه بخصوص برخلاف مصلحت جامعه اسلامى و يا موجب وهن و ضربه زدن به دين و يا نظام مقدس جمهورى اسلامى است براساس آن از برگزارى آن منع نمايد، تبعيت از ايشان بر همگان واجب است و در اين رابطه آحاد مكلفين نمى‏توانند از نظر شخصى خود تبعيت كنند.   
 3. آن‏كه متناسب با روح اسلام و ارزشهاى متعالى مكتب اهل‏بيت عصمت و طهارت(ع) باشد و با احكام و تعاليم حقه آنان منافات نداشته باشد. «65                          قم، محرم الحرام 1415   
 شهيد سيدمحمدباقر حكيم در رد بدعتهاى عزادارى و قمه‏زنى مى‏گويد:   
 »از آن‏جا كه هدف ما بازگشت به اهل‏بيت عليهم السلام، است؛ و آن بزرگواران آگاه‏ترين افراد بر شريعت اسلام و بر آن‏چه در خانه رسول رخ داده و مى‏دهد و مسائل مربوط به آن مى‏باشند، با اين حال چيزى از آنها به دست ما نرسيده كه بتواند ربطى به اين امور منفى كه هم اكنون در عزاداريها صورت مى‏گيرد داشته باشد. به گونه‏اى كه نه در زمان ائمه اطهار، عليهم السلام، و نه در بعد از آن، مردم با اين امور منفى آشنايى نداشتند و اين شيوه‏هاى عزادارى در زمانهاى معاصر ايجاد و رواج يافته‏اند و اگر چيزى از اين امور مى‏توانست در خدمت به اهداف نهضت حسينى مفيد و سودمند واقع شود، حتماً اهل‏بيت، عليهم السلام، اولين كسانى بودند كه به آن سفارش مى‏نمودند و يا حداقل بايد اهل‏بيت، عليهم السلام، در اين مورد حرفى مى‏زدند و يا اين‏كه تشويق و حمايتى از اين امور مى‏نمودند؛ در حالى كه مى‏بينيم آن بزرگواران حتى در احاديث ضعيف‏شان نيز هيچ‏گونه اشاره‏اى به اين امر نكرده‏اند. اين در حالى است كه اهل‏بيت؛ مثلاً هنگامى كه در موضوع زيارت امام حسين(ع) از زيارت پياده آن حضرت و مشكلات و سختيهاى راه آن سخن مى‏گويند، به بيان هر اجرى كه زائر در هر قدمش كسب مى‏كند پرداخته و ريزترين امور را متذكر مى‏شوند. پس مى‏بينيم كه چگونه اين بزرگواران از اين مسائل كوچك سخن گفته‏اند؛ اما هيچ اشاره‏اى به اين اشكال عزادارى ننموده‏اند. همچنين مى‏توان در تأكيد اين موضوع به صورتى واضح به سيره علماى بزرگ در طول تاريخ، از زمان ائمه تاكنون، اشاره نمود. به گونه‏اى كه مى‏بينيم علماى اعلام، با اين‏كه تنها در پى عمل به واجبات شرعيه نبوده، بلكه به مستحبات و سفارشات رسيده از جانب شرع كه وسيله قرب به خداوند متعال مى‏باشند نيز اهميت خاصى مى‏دادند و خويش اولين كسانى بودند كه به آنها عمل مى‏نمودند، با اين حال، در تمام طول تاريخ و حتى تاريخ معاصر، شاهد نبوده‏ايم كه يكى از مراجع تقليد و يا يكى از علماى معروف، مثلاً، اين‏گونه اعمال منفى را انجام داده باشند. در صورتى كه اگر اين اعمال از مقربات الهى بود، اين علما، اولين كسانى بودند كه قيام به آن مى‏نمودند. از طرفى نيز روشن است كه در شريعت اسلام، تمام مردم مخاطب احكام شرعى مى‏باشند و وجهى وجود ندارد كه بگوييم احكامى نزد ما وجود دارد كه مخاطب آن مثلاً فقط علما هستند و يا اين‏كه احكامى باشند كه مخاطب آن فرد جاهل بوده باشد؛ به گونه‏اى كه بعضى از احكام مخصوص علما و بعضى مخصوص جهلا باشد، يا مثلاً اين حكم مخصوص فرد آبرومند و اين حكم مخصوص فرد فرومايه باشد... پس بايد گفت كه همه احكام شرعى، مشترك بين مسلمانان مى‏باشند؛ چه واجب و چه مستحب. پس اگر عمل موردنظر ما نيز مستحب باشد براى همه مردم مستحب است؛ چه آنها عالم باشند و چه عامى. با اين حال شاهد نبوده‏ايم كه هيچ يك از علما در طول تاريخ اقدام به اين عمل كنند كه اين بدان معناست كه آنها اين اعمال را مستحب و مقرب كننده نزد خداوند نمى‏دانسته‏اند و بنده شخصاً هيچ عالمى را تاكنون نمى‏شناسم كه اصرار بر انجام اين صورتهاى عزادارى داشته باشد و شاهد نبوده‏ام كه مثلاً عالمى قمه بزند. پس اگر عالمى وجود دارد كه بر انجام شدن اين گونه اعمال اصرار دارد و آن را مستحب مى‏داند، اعتقاد دارم كه او بايد خود اولين كسى باشد كه قمه مى‏زند و آن را نيز هميشه ادامه دهد، تا مردم نيز بر او اقتدا نمايند. و من خويش شاهد اين حقيقت بودم كه مرجع كبير آيت‏اللّه العظمى سيدمحسن حكيم(ره) دائماً مى‏فرمودند: »همانا قضيه قمه‏زنى، اندوه و غصه‏اى در گلوى ماست« پس ايشان با اين ديد به قمه‏زنى نگاه مى‏نمودند، ولى در جواب سوالات نيز مى‏نوشتند: اگر قمه‏زنى باعث ضر به بدن يا هتك حرمت به مذهب اهل‏بيت و شيعيان گردد، حرام است.«66   
 سخن آخر اين‏كه: امام خمينى، نادانى و منافع قدرت‏پرستان را در پيدايش خرافه‏هاى دينى بسيار روشن و اثرگذار مى‏دانست و ابزار و شيوه رويارويى با آنها را بازفهمى گزاره‏هاى دين، واقع‏بينى و حركت و تعامل در متن واقعيتهاى زندگى معرفى مى‏كرد. براى نمونه اين فكر را كه زنان نبايد در صحنه‏هاى اجتماعى، اقتصادى، نظامى، سياسى و فرهنگى حضور داشته باشند و يا اين‏كه دين نبايد در مديريت كلان جامعه نقش بيافريند، خرافى مى‏دانست كه از قدرت خواهى مستبدان و جهالت دينى سيراب مى‏گرديد. از اين روى، با واقع‏بينى به بازفهمى وضعيت دين، قرآن، مسلمانان و... در جهان معاصر پرداخت و در عمل، ايستارى را ايجاد كرد كه در آن قرآن از مقبره‏ها و گورستان‏ها بيرون آمد و مردم ايران را از زنجيرهايى كه بر دست و پاى و خردش آويخته بود، رهانيد. مرد و زن و پير و جوان را در صحنه‏هاى فرهنگى، اقتصادى، نظامى همدوش يكديگر به فعاليت درآورد و از محروميتها و از قيد خرافه‏هايى كه دشمنان براى منافع خود به دست نادانان به وجود آورده بودند، رهايى بخشيد. 67   
   
**نتيجه** از آن‏چه گفته شد به اين نتيجه مى‏رسيم كه كارها و گامهاى لازم براى مبارزه و زدودن خرافه‏هاى دينى عبارت است از:   
 1. شناسايى گونه‏هاى خرافه و شناخت ساحَتهايى از دين كه به خرافه‏ها آلوده گرديده‏اند.   
 2. ارزيابى دقيق و همه جانبه از خطرهاى ويران‏گر خرافه‏هاى دينى. اين ارزيابى در جريان مبارزه با خرافه‏ها بسى حياتى است؛ زيرا گزينش درست شيوه‏هاى خرافه‏زدايى در گرو همين ارزيابى است؛   
 3. استفاده درست و بهنگام از ابزار و روشهاى كارآمد در خرافه زدايى.   
 پى‏نوشتها:   
 1. نهج‏البلاغه، شيخ محمد عبده، ج 191/1، دارالمعرفه، بيروت.   
 2. سوره مائده، آيه 16.   
 3. تاج العروس، محمدمرتضى الزبيدى، ج 83/6، مكتبه الحياه، بيروت.   
 4. الرائد، مسعود جبران، ترجمه رضان انزابى‏نژاد، ج 1/ 730،آستان قدس رضوى.   
 5. فرهنگ معاصر فارسى، غلامحسين صدرى افشار و نسرين و نسترن حكمى/526، تهران، 1383.   
 6. فرهنگ فلسفى، جميل صليبا، ترجمه منوچهر صانعى دره‏بيدى/336، حكمت، 1366.   
 7. نوشتارى از روبرت انگرسول برگرفته از سايت: historical/Library/www.Infidels.org.   
 8. الميزان، سيدمحمدحسين طباطبايى، ترجمه موسوى همدانى، ج 287/13، انتشارات اسلامى، وابسته به جامعه مدرسين قم.   
 9. نقض الوشيعه أو الشيعه بين الحقايق والاوهام، سيدمحسن امين/ 60 - 70، اعلمى، بيروت، لبنان، 1983 م - 1403 ق.   
 10. همان/331 - 342.   
 11. ترجمه و تفسير نهج‏البلاغه، محمدتقى جعفرى، ج 172/2، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران، 1375.   
 12. الى المجمع العالمى بدمشق، سيدعبدالحسين شرف‏الدين/81 - 82.   
 13. اصل الشيعه واصولها، محمدحسين كاشف الغطاء/142 - 167، 180 - 181.   
 14. جمال انسانيت، نعمت اللّه صالحى نجف‏آبادى/46، 47، 71 - 72، 1 - 3، نشر دانش اسلامى، تهران، 1364.   
 15. معالم المدرستين، سيدمرتضى عسكرى، ج 39/1 - 50، 80 - 100، مؤسسة النعمان - بيروت؛ عبداللّه بن سبا، سيدمرتضى عسكرى، ج 17/1؛ ج 122/2 - 153، نشر توحيد، 1413 ه 1992 م.   
 16. صحيفه نور، امام خمينى، ج 78/21 و 396.   
 17. نظام حقوق زن در اسلام، شهيد مرتضى مطهرى/150 - 153، صدرا، تهران، 1369.   
 18. حماسه حسينى، شهيد مرتضى مطهرى/ 42 - 45، صدرا، تهران، 1368.   
 19. بحارالانوار، محمدباقر مجلسى، ج 317/25 - 318، مؤسسة الوفاء، بيروت، لبنان، 1403 ق، 1983 م.   
 20. اختيار المعرفه الرجال، محمدبن حسن طوسى/516 - 519. ، شماره 175، موسسه آل البيت، 1404 ق - 1421 ق.   
 .21   
   
    
 Edinburgh.12BarthkarlchutehDigmatics)(T.clark&.T&:303p   
 .221959. اسماعيليان در تاريخ، لويس و ديگران، ترجمه يعقوب آژند/41، مولى - تهران، 1368.   
 23. نهج البلاغه، نامه 27.   
 24. نهج البلاغه، صبحى صالح، خطبه 93، دارالمعرفه، بيروت.   
 25. نهج‏البلاغه، خطبه 127.   
 26. همان، خطبه 147.   
 27. همان، خطبه 210.   
 28. پيرامون انقلاب اسلامى، شهيد مرتضى مطهرى، صدرا، تهران، 1372.   
 29. عبداللّه بن سبأ، سيدمرتضى عسكرى، ج 17/1؛ ج 102/2 - 154، نشر توحيد، 1413 ق، 1992 م.   
 30. رساله نيچريه، سيدجمال الدين اسدآبادى/75؛ العروه الوثقى/ 49.   
 31. تنبيه الامة وتنزيه الملة، ميرزا محمدحسين نائينى، با پاورقى و توضيحات سيدمحمود طالقانى/75، 27 - 28، شركت سهامى انتشار.   
 32. أضواء على عقائد الشيعه وتاريخهم، جعفر سبحانى/598.   
 33. مدرس، ج 195/2، بنياد انقلاب اسلامى ايران.   
 34. الاعتقادات فى دين الاماميه، محمدبن على صدوق/71.   
 35. المستدرك على الصحيحين، حافظ ابى عبداللّه حاكم نيشابورى، ج 86/3، دارالمعرفه، بيروت، 1406 ق.   
 36. صحيفه نور، ج 186/18.   
 37. اعيان الشيعه، سيدمحسن امين عاملى، ج 363/10.   
 38. الميزان، ترجمه، ج 638/1.   
 39. العروة الوثقى، سيدجمال الدين اسدآبادى/34.   
 40. تنبيه الامة وتنزيه الملة/77 - 78.   
 41. بنيان مرصوص امام خمينى، عبداللّه جوادى آملى، فصل بيستم، راه تداوم انقلاب اسلامى، نشر اسراء، 1375.   
 42. ترجمه و تفسير نهج‏البلاغه، محمدتقى جعفرى، ج 169/21 - 170، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران، 1377.   
 43. سيرى در سيره نبوى، شهيد مرتضى مطهرى/ 130 - 131، صدرا، 1369.   
 .350p:Macmillen.Neyork:Behaviour.andscienceB.F.Skinner.44-   
   
 .45511953. بنيان مرصوص، امام خمينى، عبداللّه جوادى آملى، فصل بيستم، راه تداوم انقلاب اسلامى.   
 46. صحيفه نور، ج 34/13؛ ج 409/5.   
 47. المكاسب، شيخ مرتضى انصارى، ج 203/1 و 204، باقرى، قم.   
 48. همان/201 - 205.   
 49. ترجمه و تفسير نهج‏البلاغه، محمدتقى جعفرى، ج 233/11 - 234.   
 50. دوره چهارم مجلس، جلسه 31؛ مدرس ج 195/2، بنياد تاريخ انقلاب اسلامى.   
 51. حق و باطل به ضميمه احيا تفكر اسلامى، شهيد مرتضى مطهرى/، 93 - 100، صدرا، 1362، جهت مطالعه و آگاهى بيش‏تر از گونه‏ها و راهكارهاى مبارزه با خرافات مراجعه شود به حماسه حسينى، ج 1/1 - 4، 26 - 28، صدرا، 1368.   
 52. سيرى در سيره نبوى، شهيد مرتضى مطهرى/134 - 136.   
 53. رساله نيچريه، سيدجمال الدين اسدآبادى/75.   
 54. سيد جمال، جمال حوزه‏ها، جمعى از نويسندگان مجله حوزه/117 - 120، دفتر تبليغات اسلامى، قم، 1375.   
 55. مقالات جماليه، سيدجمال‏الدين اسدآبادى/147 - 148، به كوشش ابوالحسن جمالى، انتشارات اسلامى.   
 56. تنبيه الامة وتنزيله الملة، ميرزا محمدحسين نائينى.   
 57. الميزان، ترجمه، ج 380/8؛ ج 287/13.   
 58. همان، ج 638/1.   
 59. اسلام و مقتضيات زمان، استاد شهيد مرتضى مطهرى، ج 379/1 - 389، صدرا، 1373.   
 60. حماسه حسينى، استاد شهيد مرتضى مطهرى، ج 26/1 - 31، صدرا، تهران، 1368.   
 61. جمال انسانيت، نعمت اللّه الحى نجف‏آبادى/10، 330 - 331، نشر دانش اسلامى، 1364.   
 62. فتاوى علماى شيعه به عدم تحريف قرآن/3، مركز المصطفى.   
 63. ترجمه تفسير نهج‏البلاغه، محمدتقى جعفرى، ج 827/4، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1375؛ ج 63/7 - 70، 1374.   
 64. الغدير، عبدالحسين امينى، ج 237/7 - 260، دارالكتب العربى، بيروت، 1379 ق.   
 65. قمه‏زنى، سنت يا بدعت، مهدى مسائلى، 180 - 181، گلبن، اصفهان.   
 66. شعائر الحسينيه بين الوعى والخرافه/119 - 127.   
 67. صحيفه نور، ج 396/21 - 398.   
   
  
  
پرتال نشریات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم